

تبیین جایگاه جنسیت در تربیت از منظر هستی‌شناسی پست‌مدرنیستی و نقد آن از دیدگاه اسلامی*

مریم بناهان**، فاطمه معصومه ترفیفی‌زاده***، علی ستاری****

چکیده

هدف از پژوهش حاضر تبیین جایگاه جنسیت در تعلیم و تربیت پست‌مدرن با ابتنای بر مبنای هستی‌شناسی و نقد آن از منظر هستی‌شناسی اسلامی است. این پژوهش با روش تبیینی - تحلیلی و انتقادی انجام شده است. نتایج پژوهش نشان داد که نگرش پست‌مدرنیستی منجر به انکار جنسیت، تفاوت‌های تکوینی جنسیتی و نقش‌های جنسیتی می‌شود. مخالفت پست‌مدرنیسم با تفاوت‌های دوگانه‌ی جنسیتی به تکرر جنسیتی به معنی بی‌شماری هویت جنسیتی، می‌رسد، اما در مقام ارائه‌ی مبنای و تعلیم و تربیت جنسیتی نوعی همسانی را بر می‌گزیند. در حالی که دیدگاه اسلام مبنی بر پذیرش واقعیت جنسیت و تفاوت‌های تکوینی جنسیت است. اسلام در حیطه هستی‌شناختی، قطعیت تشابه زنان و مردان را در ابعادی، مشخص می‌کند و در عین حال عدالت جنسیتی در اسلام توجه به تفاوت‌ها در سه حیطه‌ی استعدادها، احکام و نقش‌های زن و مرد را مورد تأکید قرار می‌دهد. از منظر اسلامی، تعلیم و تربیت پست‌مدرنیسم با در نظر نگرفتن تفاوت‌های جنسیتی، علاوه بر ایجاد خلل در شکل‌گیری هویت یکپارچه انسانی از منظر فردی، خانوادگی و اجتماعی، زمینه بروز مشکلات اخلاقی را هم فراهم می‌کند.

واژگان کلیدی: اسلام، تعلیم و تربیت، پست‌مدرنیسم، جنسیت، هستی‌شناسی جنسیت

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «تبیین نقش جنسیت در تربیت از منظر پست‌مدرنیسم و نقد آن از منظر اسلامی» در دانشگاه الزهراء س و با راهنمایی دکتر مریم بناهان انجام شده است.
** استادیار گروه مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه الزهراء س، تهران، ایران. (نویسنده‌ی مسئول) (banahan@alzahra.ac.ir)
*** کارشناس ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه الزهراء س، تهران، ایران (matar313@gmail.com)
**** استادیار گروه مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه الزهراء س، تهران، ایران (alisattari@alzahra.ac.ir)

۱- مقدمه و بیان مسئله

تبیین هدف و رسالت تربیت، نقش به‌سزایی در تعیین روش‌ها و رویکردهای تربیتی دارد و نوع نگرش و مبانی فلسفی اندیشمندان تربیتی به ویژه دیدگاه آنان نسبت به هستی و وجود انسان نیز به طور خاص بر ترسیم اهداف تعلیم و تربیت تأثیرگذار است. یکی از بحث‌برانگیزترین مؤلفه‌های تربیتی که وابستگی تنگاتنگی با نوع نگرش فلسفی صاحب‌نظران تعلیم و تربیت دارد، جنسیت و تربیت جنسیتی است. در عصر حاضر و متأثر از نظریات مبتنی بر یکسانی زن و مرد، می‌توان گفت بسیاری از زنان به ویژه در شهرهای بزرگ در تعادل برقرار کردن بین نقش‌ها و هویت‌های سنتی و مدرن، دچار مشکل شده و آنان را در شرایط انتخاب‌گری سختی قرار داده است. به طوری که «مقایسه‌ی آمارها و تحقیقات، نشانگر بالا رفتن میزان طلاق و جدایی، به تأخیر افتادن سن ازدواج دختران و تولد نخستین فرزند آنها، محدود شدن تعداد فرزندان، افزایش تعداد و نسبت زنان دارای تحصیلات عالی نشان‌دهنده‌ی تغییرات پدید آمده در نهادهای خانواده، اشتغال و آموزش زنان است» (ساروخانی و رفعت‌جاه: ۱۳۸۳، ۱۳۵). از این رو شکل‌گیری هویت جنسیتی در روند تعلیم و تربیت امری حائز اهمیت است.

۱۴۸

تحولات پس از عصر روشنگری مناسبات زن و مرد را در تمام وجوه مورد سؤال قرار داد و در نهایت با ظهور آثار فمینیستی، نظریاتی که پیرامون جنسیت و چیستی آن مطرح می‌شد، رنگ و بوی تازه‌ای به خود گرفت و ضمن «رونق گرفتن اندیشه‌های تشابه زن و مرد، تفاوت‌های جنسیتی را برساخته اجتماعی معرفی کردند که مبنای درک عدم تقارن قدرت را فراهم می‌کند» (Angelique, Culley, 2003: 191) از جمله مؤثرترین مکاتبی که در نپذیرفتن مقوله تمایز جنسیتی پافشاری کرده است پست‌مدرنیسم است. از منظر میشل فوکو «جنسیت بیشتر مجموعه‌ای تصادفی و مشروط از سخن‌ها، درون‌مایه‌ها و یا اعمال است که از سرآغاز روزگار مدرن با سفسطه‌گری روزافزونی افراد را درون مناسبات قدرتی اجتماعی باقی نگه داشته است» (برنز، ۱۱۱: ۱۸۳۱). لیوتار نیز به عنوان پدر پست‌مدرنیسم معتقد است که باید فرا روایت‌ها و هر قاعده‌ی جهان‌شمولی انکار شود و تفاوت‌های جنسیتی و جنسیت به عنوان انحصار زنانگی در زنان و مردانگی در مردان، به عنوان یک قاعده‌ی جهان‌شمول نفی و انکار گردد. از همین منظر وی معتقد است، «جسم انسان یک جنسیت دارد. این فرضی پذیرفته‌شده است که تفاوت جنسیتی یک پارادایم از نقص، نه تنها در مورد اجسام، بلکه اذهان است» (سیم، ۶۴: ۱۳۹۵)؛ اما دین اسلام جنسیت مؤنث و مذکر را در حیثیت انسانی و ارزش وجودی، یکسان و در حیطه‌ی کارکردی و عملکردی، متفاوت تلقی می‌کند. چنانکه در تعیین حقوق زن و مرد، هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان و بالعکس

قائل نیست اما حقوق مشابه و یکنواختی هم برای آنها قائل نشده است (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۱۵). در این مقاله قصد داریم تا با تبیین و تحلیل جایگاه جنسیت در تربیت از منظر هستی‌شناسی پست‌مدرنیستی، نظر اسلام را به عنوان رویکرد بدیل در مورد جنسیت و تربیت جنسیتی تبیین نموده و از منظر انتقادی، به نقد بیرونی دیدگاه پست‌مدرنیسم بپردازیم.

۲- مبانی نظری

در این بخش به بررسی مفاهیم مرتبط با پژوهش از جمله مفهوم شناسی جنسیت و تربیت جنسیتی در بستر تاریخ می‌پردازیم.

۲-۱- مفهوم شناسی جنسیت

جنسیت در فرهنگ واژگان مصوب فرهنگستان «مجموعه‌ی ویژگی‌های فیزیکی و رفتاری و فرهنگی و روان‌شناختی است که معمولاً در یکی از دو جنس مذکر یا مؤنث یافت می‌شود». در فرهنگ معین نیز جنسیت به معنی «چگونگی جنس و زن یا مرد بودن افراد» نوشته شده است؛ اما در معنای اصطلاحی آن تعریف‌های مختلفی وجود دارد. فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد، عنوان می‌کند که جنسیت «جنسی^۱ است که توسط تمایزات اجتماعی یا فرهنگی بیان می‌شود» تفاوت‌های جنسی شاید طبیعی باشد، اما تفاوت‌های جنسیتی منشأ فرهنگی دارد. جنس، بیولوژیکی، تغییرناپذیر و دوتایی است. به این معنا که فقط دو جنس وجود دارد. این در حالی است که به اشتباه، جنسیت، اغلب به عنوان مترادف برای جنس استفاده می‌شود (Sullivan & Todd, 2023: 9). فمینیسم پست‌مدرن بر تنوع، کثرت و تفاوت صحنه می‌گذارد. در عین حال، از آنجا که پست‌مدرنیسم نقد اندیشه سنتی است، شیوه تفکر «مرد محوری» موجود را از بین می‌برد؛ بنابراین، هدف فمینیسم پست‌مدرن متأثر از این، برچیدن مفهوم موجود از جنسیت و ساختارشکنی تمام نظریه‌های قبلی روابط جنسیتی است. علاوه بر این، تأکید نظری پست‌مدرنیسم بر کثرت و تفاوت‌ها، فمینیسم را بر آن داشته است که برای تفاوت‌های بین افراد، گروه‌ها و موقعیت‌های مختلف ارزش قائل شود. این امر پشتوانه نظری فمینیسم برای «واژگون کردن» دوگانگی جنسیتی سنتی را در عمل فراهم می‌آورد (Li, 2023: 137).

اما در مقابل این دیدگاه که صرفاً به جنبه‌ی مادی انسان معطوف می‌شود؛ تعریف دیگری، انسان را دارای دو ساحت مادی و غیرمادی معرفی کرده و تفاوت‌های ذاتی زن و مرد را مربوط به هر دو حیطه می‌داند: «جنسیت دارای دو جنبه‌ی جسمی و روانی است جنبه‌ی جسمی به وضعیت فیزیولوژیک اشاره دارد و جنبه‌ی روانی به هویت جنسی. این که شخص در مورد جنسیت خویش چه می‌اندیشد و چه قضاوتی درباره جنسیت خود دارد و تمام آنچه انسان متأثر از جنسیت خویش در درون خود حس نموده و در رفتار خویش بروز می‌دهد همه به هویت جنسی او بازمی‌گردد» (دلیر، ۱۳۸۷: ۱۳).

۲-۱-۱- تربیت جنسیتی

تربیت ساحت‌های مختلفی دارد که از آن جمله می‌توان به تربیت جسمی، اجتماعی، اخلاقی، دینی، جنسی، جنسیتی و موارد دیگر اشاره کرد. در رابطه با جنسیت و منشأ تفاوت‌های رفتاری بین زن و مرد برخلاف عده‌ای که معتقدند این تمایزات منشأ زیست‌شناختی و تکوینی دارند، «برخی تفاوت در رفتار مردان و زنان را از طریق یادگیری اجتماعی هویت‌های زنانه و مردانه می‌دانند» (گیدنز، ۱۳۸۳: ۱۹۲). به عبارتی دیگر پست‌مدرن‌ها جنسیت را کنشی و اجرایی می‌دانند. بدین معنا که افراد درگیر رفتارها و بیاناتی می‌شوند که با انتظارات جامعه از مردانگی یا زنانگی هماهنگ است. این کنش‌ها در فرهنگ‌ها، دوره‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی متفاوت است (Flax, 1987). نانسی چودورو نظریه یادگیری اجتماعی را برای توضیح تفاوت‌های جنسیتی مورد انتقاد قرار داده و آن را خیلی ساده‌انگارانه می‌داند. او معتقد است که جنسیت به معنای داشتن شخصیت زنانه و مردانه از دوران طفولیت و با رفتارهای والدین شکل می‌گیرد. به خصوص شخصیت‌های جنسیتی به دلیل تمایل زنان به مراقبت از نوزادان رشد می‌کند. چودورو معتقد است که چون مادران تمایل به مراقبت از نوزادان دارند، رشد روانی نوزادان پسر و دختر متفاوت می‌شود. رابطه مادر دختری با رابطه مادر پسری متفاوت است چون مادران خیلی بیش از پسرانشان با دختران خود هم‌ذات‌پنداری دارند که این موضوع به طور ناخودآگاه مادر را وادار می‌کند تا پسرش را تشویق کند که خودش را از نظر روان‌شناختی از مادر جدا کند و در نتیجه پسر را وادار می‌کند تا مرزهای خود^۱ را به خوبی مشخص و سفت و سخت نماید. از سوی دیگر مادر ناخودآگاه جرأت دختر را برای فردیت می‌گیرد و باعث می‌شود که او مرزهای خود را منعطف و نامشخص ایجاد کند.

جامعه‌پذیری جنسیتی دوران کودکی، بیشتر این مرزهای خود را به طور ناخودآگاه ایجاد نموده و آن را تقویت می‌کند تا در نهایت افراد مؤنث و مذکر را می‌سازد (Chodorow, 1995: 202-206).

۲-۱-۲- تربیت جنسی و تفاوت آن با تربیت جنسیتی

از جمله قدیمی‌ترین تعریف‌هایی که از تربیت جنسی ارائه شده است؛ توسط موریس بیگلو، بهداشت‌شناس اجتماعی است که در ابتدای کتاب خود می‌نویسد: «فراگیرترین معنای آموزش جنسی شامل تمام آموزه‌ها و تأثیرات علمی، اخلاقی، اجتماعی و مذهبی است که می‌تواند به طور مستقیم و غیرمستقیم به جوانان کمک کند تا خودشان را برای حل مشکلات جنسی که به طور اجتناب‌ناپذیری در زندگی شخصی هر انسان عادی وارد می‌شود، آماده کنند» (Bigelow, 1924: 1). امروزه در بیانی کامل‌تر تصریح می‌شود که «آموزش جنسی فقط فعالیت ارائه دانش در مورد جنسیت و تمایلات جنسی نیست، بلکه در مورد درک حقوق جنسی و باروری، تصمیم‌گیری در مورد زندگی جنسی سالم و دستیابی به استانداردهای بالای سلامت جنسی است. این یک ابزار مؤثر ارتقای سلامت است» (Banerjee, 2022: 73-75).

از منظر دانشوران علوم تربیتی و عالمان دینی، تربیت جنسی در معنای گسترده‌تری به کار برده می‌شود و مقصود از آن، «تربیت بر محور اخلاق جنسی است؛ بنابراین مجموعه‌ی آموزش‌ها، ایجاد موقعیت‌ها و زمینه‌سازی‌هایی که متربی را با ارضاء، هدایت و تعدیل‌گریزه‌ی جنسی آشنا می‌سازد و زمینه‌ی رشد شخصیت اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی او را فراهم می‌آورد و او را از انحراف و لغزش جنسی مصون می‌دارد و سعادت و کامیابی دنیوی و اخروی‌اش را رقم می‌زند، تربیت جنسی نام دارد» (بهشتی، ۱۳۷۸: ۸۲-۱۸۱).

تفاوت تربیت جنسیتی با تربیت جنسی را می‌توان این‌گونه بیان کرد که در تربیت جنسی، محور اصلی، غریزه‌ی جنسی و هدایت و تعدیل آن است. در صورتی که در تربیت جنسیتی، محور اصلی، تمایزات جنسیتی و توجه به ویژگی‌های مخصوص و منحصر به فرد دختران و پسران است که توجه به آن ویژگی‌ها متربی را برای پذیرش نقش‌های جنسیتی آینده، آماده خواهد کرد. نکته‌ی قابل توجه آن است که تربیت جنسی و تربیت جنسیتی، در مقاطعی با یکدیگر هم‌پوشانی داشته و تربیت جنسیتی در صورتی که در مسیر صحیح، قرار بگیرد، رضایت از جنسیت متربی و زمینه‌ی تربیت جنسی مناسب را ایجاد می‌کند. همچنین بخشی از روش‌هایی که در تربیت جنسیتی اتخاذ می‌شود، بخشی از اهداف تربیت جنسی را نیز، محقق خواهد کرد.

۲-۲- تربیت جنسیتی در بستر تاریخ

تربیت جنسیتی یکی از معدود مواردی است که از ابتدای خلقت بشر مورد توجه بوده است. در جوامع اولیه تربیت در قبیله یا مراسم دینی و به نحو عملی صورت می‌گرفت (کاردان، ۱۳۹۶: ۹). این تربیت دینی بیشتر برای پسران به منظور آماده‌سازی ایشان برای رهبری قبیله انجام می‌شد؛ اما به طور کلی می‌توان گفت با توجه به نقش متفاوت زنان و مردان در آن دوران، تربیت، بیشتر در خانواده، مبتنی بر جنسیت و بر اساس تفاوت عملکرد دختران و پسران در آینده، صورت می‌گرفته است (دورانت، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۴۳).

در سده‌های نهم و دهم پیش از میلاد، یونانیان، خصائل پادشاهان و بزرگان، از جمله وفاداری، منش عالی، دلیری و اطاعت از خدایان را در تربیت پسران اشراف آن زمان، الگو قرار می‌دادند؛ اما تعلیمات زنان منحصر به امور خانه‌داری بود (دورانت، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۳۴۲). از نظر افلاطون، تبعیض‌ها و حتی تفاوت‌های کیفی، در تربیت، نادرست بود. او معتقد بود که زنان نیز باید دوشادوش مردان در همه‌ی تمرین‌ها از جمله اسب‌سواری و ورزش شرکت کنند؛ اما با توجه به ضعف نسبی آنان، مقررات سهل‌گیرانه‌تری برای آنان لحاظ شود. او همچنین به آموزش مختلط پسران و دختران، در مدارس سفارش نموده است. پس از افلاطون، شاگردش با نظرهای او مخالفت ورزید، ارسطو جنس مؤنث را «مبتلا به نقص طبیعی^۱» می‌دانست (king, 2004: 31).

تعلیم و تربیت در سده‌های میانه، متناسب با اینکه هر کس در کدام یک از طبقات اجتماعی قرار دارد، متفاوت بود. تربیت اشراف‌زادگان (شوالیه‌ها) مبتنی بر جنسیت بود، به گونه‌ای که پسران را برای کارهای سخت، شکار و جنگ آماده می‌کردند، اما خواندن و نوشتن را برای پسران خود، لازم نمی‌دیدند در حالی که دختران، غالباً خواندن و نوشتن را می‌دانستند. حتی برخی از آنان به زبان لاتینی نیز آشنا بودند و افسانه‌ها و آوازهای بسیاری از برداشتند. تربیت در طبقات پایین جامعه نیز، بیشتر بر اساس نقش‌های جنسیتی آینده شکل می‌گرفت (کاردان، ۱۳۹۶: ۷۲-۷۰). با وجود این در پایان قرن یازدهم، پاپ گریگوری دختران را از تحصیل در مدارس وابسته به کلیسا محروم کرد (غلامی، ۱۳۹۸: ۲۷) و «سنت توماس آکویناس زن را مرد ناقص^۲» و مذکر پست و حقیر^۳ خواند (king, 2004: 31).

1. afflicted with natural defectiveness

2. imperfect man

3. misbegotten male

دوره‌ی رنسانس رویکرد تربیتی بر مبنای جنس مذکر و نادیده گرفتن زنان، بود. به همین منظور آرمان رنسانس در پرورش استعدادهای مردان و کنار گذاشتن زنان از کار و تحصیل و محدود کردن آنها به خانه بود (غلامی، ۱۳۹۸: ۳۰). برای نمونه لویی ویوس، به عنوان یکی از صاحب‌نظران آموزش و پرورش در دوران رنسانس، در کتاب نهاد زن مسیحی، ضمن دفاع از لزوم تربیت زن و ارائه‌ی روش‌های عملی برای تربیت آنان، مانند گذشتگان، حق تعلیم را از زنان، سلب می‌کند. او نقش زن را به حفظ سنت‌های اخلاقی و اشتغال به تقوا و فضیلت، محدود می‌سازد (کاردان، ۱۳۹۶: ۹۳). در قرن هفدهم نیز با وجود رویکردهای مردسالارانه در تعلیم و تربیت؛ جامعه‌ی غربی در این دوره تا حدودی و بیش از پیش به اهمیت تربیت دختران پی می‌برد (کاردان، ۱۳۹۶: ۱۱۱-۱۱۰). در قرن هجدهم همچنان دیدگاه‌های تبعیض‌آمیز به تربیت جنسیتی، کم و بیش دیده می‌شود. از نمونه‌های بارز این اندیشمندان می‌توان به ژان ژاک روسو اشاره کرد. او معتقد است آموزش زنان باید تمام و کمال در ارتباط با مردان، طراحی شود و برای رضایت مردان، برای آنکه برای مردان مفید باشند و عشق و احترام مردان را به دست آورند، صورت پذیرد (واتکینز، ۱۳۸۰: ۱۳). از سوی دیگر اندیشمندانی چون دیدرو و ولتر علی‌رغم پذیرش نقصان و کاستی در اندیشه‌ی زنان، آن را حاصل آموزش‌های سنتی گذشته با قابلیت تغییر و اصلاح می‌دانستند (همان، ۳۰).

به مرور زمان با اولویت سرمایه به جای خانواده، در جامعه‌ی صنعتی، نقش‌آفرینی صنعتی از جایگاه مطلوب‌تری برخوردار شد. این مطلب تأثیرات قابل‌توجهی را بر شئون مختلف زندگی بشری - از جمله تعلیم و تربیت- گذاشت؛ به گونه‌ای که منجر به تغییر اهداف تربیتی از نقش‌آفرینی‌های جنسیتی درون خانواده به نقش‌آفرینی‌های فرا جنسیتی در نظام سرمایه‌داری و صنعتی شد. ورود زنان به عرصه‌ی کار و صنعت، به مرور، زمینه‌ی اعتراض جدی زنان در خصوص فرصت‌های شغلی و اختلاف دستمزد با مردان را فراهم آورد. لذا جنبش‌های فمینیسمی در امتداد اعتراضات موج اول و دوم فمینیسم رونق دوباره گرفت. در سال ۱۹۷۵ قانونی تحت عنوان قانون رفع تبعیض جنسیتی به تصویب رسید. این قانون افزون بر عرصه‌های دیگر، آموزش و پرورش را نیز در بر می‌گرفت و بدان معنا بود که نهادهای آموزشی، دیگر نمی‌توانند در هیچ درس یا رشته‌ای برای دانش‌آموزان دختر و پسر، سهمیه در نظر بگیرند، یا یک جنس را از تحصیل در رشته‌ی در دسترس جنس دیگر محروم کنند (گرت، ۱۳۸۰: ۸۲). به طور کلی تا پیش از تصویب این قانون، در نهادهای آموزشی غرب، رفتار کاملاً متفاوت با دختر و پسر قانونی بود، هم از نظر رشته‌های عرضه شده به آنان و هم از جهت نظام‌های سهمیه‌بندی که تعداد افراد یک جنس را در دوره‌های مختلف، محدود می‌کرد. برخی معتقد بودند مردان از زنان با استعدادترند و شیوه‌ی

برخورد با دانش آموزان باید متناسب با جنسیت آنان باشد، حال آنکه دیگران تأکید می‌کردند به‌رغم نبود رابطه‌ی فرودست و فرادست میان زن و مرد، علایق بنیادین دو جنس، متفاوت بوده و نیازمند رفتاری جداگانه اما یکسان است (همان: ۷۹).

به طور کلی، تربیت در دوران مدرنیته، مبتنی بر جنسیت و با رویکردی تبعیض‌آمیز و مرد محور بود که سعی می‌کرد زنان را هرچه بیشتر، از محیط اجتماعی و سیاسی دور کند. می‌توان گفت تا این زمان، نظریه‌ها و اقدامات اندیشمندان برای تربیت دختران و حتی نظام تربیتی واحد بین دختران و پسران، فاقد نیروی کافی برای فراگیر شدن برابری و همسانی جنسیتی در تربیت بوده و به نوعی انقلاب صنعتی، نیروی محرکه‌ای بود که توانست انگیزه‌ی لازم برای تربیت فرا جنسیتی که در دوره‌ی پست‌مدرنیسم با جدیت مطرح شد را به طور گسترده ایجاد نماید.

۳- روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با روش تبیینی- تحلیلی و انتقادی قصد دارد به منظور گسترش دانش شناختی در زمینه نگرش پست‌مدرنیستی در مورد تربیت جنسیتی، گامی در راستای تکمیل تحقیقات پیشین بردارد. منظور از تحلیل در این پژوهش تحلیل عقلانی و فلسفی است. در این پژوهش در تلاشیم تا پس از تبیین و تحلیل رویکرد پست‌مدرنیسم به جنسیت از منظر هستی‌شناختی و نیز تبیین دیدگاه هستی‌شناسی اسلامی به جنسیت، از منظر واقع‌بینانه و عقلانی به نقد نگرش پست‌مدرنیستی به جنسیت از منظر اسلامی بپردازیم. تا ضمن تصریح تناقضات درونی این دیدگاه، از منظر بیرونی نیز آن را مورد نقد قرار دهیم. بر مبنای هدف پژوهش پاسخ به دو سؤال زیر مورد نظر است:

۱. هستی‌شناسی جنسیت از منظر پست‌مدرنیسم و دلالت‌های آن برای تعلیم و تربیت چگونه تبیین و تحلیل می‌شود؟
۲. چه نقدهایی به دیدگاه پست‌مدرنیسم درباره تربیت جنسیتی از منظر اسلامی وارد می‌شود؟

۴- یافته‌های پژوهش

در این بخش یافته‌های پژوهش شامل مباحث هستی‌شناختی پست‌مدرنیستی، تعلیم و تربیت پست‌مدرنیستی با محور جنسیت و هستی‌شناسی اسلامی ارائه شده است.

۴-۱- جنسیت از منظر هستی‌شناسی پست‌مدرنیستی

در مباحث هستی‌شناسی، سخن از ماهیت جهان و وجود است؛ اما از آنجا که پست‌مدرنیست‌ها جهان و وجود را خارج از محدوده‌ی انسان، تعریف نمی‌کنند؛ نمی‌توان به دیدگاه هستی‌شناختی پست‌مدرنیسم، آن‌گونه که هستی‌شناسی را در سایر مکاتب فلسفی بررسی می‌کنیم، بپردازیم. پست‌مدرنیسم به جای مباحث هستی‌شناختی‌ای چون وجود و خداوند، هستی را در انضباط‌های گفتمانی، قدرت، دانش، فرا روایت‌ها و مانند آن می‌بیند و با رویکردی انتقادی، به مبارزه با این عوامل که منجر به سوژه شدن انسان‌ها شده است، می‌پردازد. فوکو در کتاب تاریخ جنسیت خود سعی دارد ثابت کند که با قرار گرفتن جنسیت در رابطه با قدرت و دانش، زمینه‌ی موضوع شدگی و سوژه شدن فرد مهیا می‌شود. به نظر او از دوران باستان انسان‌ها در تاریخ تمدن غرب به «سوژه‌های جنسی» تبدیل شدند و با سوژه شدن، زمینه کنترل و حک قدرت بر وجود آنها فراهم آمد (ضمیران، ۱۳۸۵: ۱۴۹). بدین ترتیب جنسیت نیز هستی‌گفتمانی می‌یابد و تحت کنترل قدرت و دانش قرار می‌گیرد. در همین راستا دریدا معتقد است اگر هستی‌شناسی را در چارچوب مرزهای آموزه‌ای یا منطقه‌ای قلمروهای دانش و شناخت ترجمه کنیم؛ خواهیم دید که مرزبندی رشته‌های مختلف، پیش‌پنداشتی از یک وجودشناسی - پدیدارشناسی غیر منطقه‌ای دارد که دانش و فرهنگ و زبان و دین و حتی مرزهای جنسی را در آن دخیل می‌کند (دریدا، ۱۳۹۷: ۴۷). به بیان دیگر دریدا بررسی‌های هستی‌شناسانه را صرفاً برگرفته از پیش‌پنداشته‌ای وجودشناسی ما می‌داند.

در بررسی مبنای هستی‌شناسی مقوله جنسیت تلاش می‌شود تا چگونگی تحت تأثیر واقع شدن جنسیت از هستی‌های متمایز و متباین را از منظر پست‌مدرنیسم تبیین نماییم و نشان دهیم که تأکید بر گفتمان و قدرت و نفی فرا روایت‌ها چه تأثیری بر جنسیت و تفاوت‌های جنسیتی می‌گذارد؛ به عبارت دیگر مترصد آن هستیم تا آشکار کنیم که چه هستی‌هایی بر جنسیت و هویت جنسیتی مؤثر هستند و نحوه‌ی تأثیر آنها بر شکل‌گیری هویت جنسیتی چگونه است.

۴-۱-۱- تأیید خرده روایت‌های جنسیتی

از منظر پست‌مدرنیسم هر کس باید روایت جنسیتی خاص خودش را داشته باشد. لذا هر گونه فرا روایتی که منجر به چارچوب‌بندی‌های محدودیت‌زا در تمایلات، رفتارها و صفات مبتنی بر جنسیت شود نفی می‌شوند. «این دیدگاه هنجارهای حاکم را به چالش کشیده و با تأکید بر وجود هویت‌های متنوع و متعدد جنسیتی، به رسمیت شناختن و احترام به آنها را ترویج می‌کند» (Flax, 1987). لیوتار معتقد است یکی از فرا روایت‌هایی که در دوران پست‌مدرنیسم باید آن را رد کرد؛

مردسالاری است (Lyotard, 1989: 65). لذا «پست‌مدرنیسم در عین رد کردن روایت‌های کلان، توجه را از مقوله‌های دوتایی معمول و ساختگی مانند «مرد» و «زن» تغییر می‌دهد و به تجربه نسبی هر فرد بازمی‌گردد. صحت طبقه‌بندی‌ها و پیش‌فرض‌های مبتنی بر تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و طبقاتی را به چالش می‌کشد و این گروه‌های برساخته‌ی اجتماعی را از هم جدا می‌کند تا تنوع تجربه فردی را در آنها بررسی کند» (Frost & Elichao, 2014).

۴-۱-۲- انکار واقعیت یگانه جنسیت

پست‌مدرنیسم به طور کلی وجود واقعیت واحد را نفی می‌کند و معتقد است آنچه ما آن را واقعیت فرض می‌کنیم تنها یک برساخته‌ی اجتماعی-زبانی است و لذا می‌تواند به تعداد همه انسان‌ها، واقعیت‌های متفاوت برای یک موضوع تصور کرد. از این رو اگر بخواهیم لفظ واقعیت را برای آنچه که افراد با توجه به پیش‌فرض‌های ذهنی‌شان می‌سازند به کار ببریم؛ باید گفت که واقعیت، ذهنی، متغیر، قراردادی و قیاس‌ناپذیر است. در همین راستا پست‌مدرنیست‌ها معتقدند که جنسیت یک ویژگی ذاتی یا ثابت نیست، بلکه یک برساخته‌ی اجتماعی است که از طریق زبان، هنجارهای فرهنگی و مناسبات قدرت ایجاد و حفظ می‌شود (Flax, 1987). «از منظر ایشان جنسیت مقوله‌ای فرهنگی است، نه طبیعی یا اساسی. برای پست‌مدرنیسم این بحث همیشه اهمیت داشته که چگونه جامعه، از روی عادت، «طبیعت» را علت‌نهایی اموری می‌داند که در چارچوب «فرهنگ» رخ می‌دهند» (وارد، ۱۳۸۷: ۱۸۳). ما با یک جوهره‌ی خاص و فطری متولد نمی‌شویم، بلکه بر اثر مجموعه‌ای از تأثیرات عوامل اجتماعی شکل می‌گیریم. امور اجتماعی شالوده ما را می‌سازد و نهایتاً هویت ما را تعیین و مشخص می‌کند (همان). فوکو با تأکید بر اینکه امور ثابت و پایدار وجود ندارند؛ چنین بیان می‌کند که حتی جسم انسان به اندازه‌ی کافی پایدار نیست که بتوان نسبت به خود و یا دیگران شناخت صحیحی پیدا کرد. او بر مبنای ناپایداری جسم انسان، نتیجه می‌گیرد که بدن انسان، ساختار و نیازهای ثابتی ندارد پس هیچ شناختی از واقعیت وجود انسان ممکن نیست (دریغوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۱۲-۲۱۱).

۴-۱-۳- آزادی از قید گفتمان زنانگی - مردانگی

از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که پست‌مدرنیست‌ها آن را به عنوان یکی از هستی‌هایی که پیرامون انسان وجود دارد، معرفی می‌کنند؛ گفتمان است. فوکو بررسی گفتمان را به عنوان مبنای هستی‌شناسی پست‌مدرنیسم مطرح می‌کند «هیچ قلمروی پیشاگفتمانی وجود ندارد که جهان

را به دلخواه ما افشا کند» (میلز^۱، ۱۳۹۳: ۴۰ به نقل از فوکو ۱۹۸۱). یک ساختار گفتمانی را می‌توان به خاطر نظام‌مندی ایده‌ها، عقاید، مفاهیم، شیوه‌های تفکر و رفتار که درون زمینه‌ی خاصی شکل می‌گیرند و به خاطر اثرات این شیوه‌های تفکر و رفتار، تشخیص داد. می‌توان گفت در بستر تاریخ، گفتمان‌هایی شکل گرفته که اظهاراتی درباره‌ی صفات، رفتار و حتی اندیشه‌های زنانه و مردانه داشته‌اند؛ که این ویژگی‌ها را تقسیم‌بندی کرده و هرکدام را به جنس خاصی متعلق دانسته‌اند. از منظر مدرنیسم ایده زن و مرد به عنوان متضاد، توسط مقوله‌های قطبی‌شده مانند ذهن/بدن، فرهنگ/طبیعت، روح/ماده که با ایدئولوژی‌های جنسیتی عجین شده‌اند، پشتیبانی می‌شود. در ثنویت ذهن/بدن، بدن و ذهن کاملاً مجزا تلقی می‌شوند، بدن صرفاً ظرف خام ذهن است. ذهن و عقل بر عواطف و حواس برترند و از یکدیگر جدا شده‌اند. مرد، ذهن است و نماینده فرهنگ است: سوژه‌ای عقلانی، یکپارچه و متفکر. زن، بدن است و نشان‌دهنده طبیعت است: غیرمنطقی، عاطفی و برانگیخته با غریزه و نیاز فیزیکی. ذهن/فرهنگ/مرد باید این بدن/طبیعت/زن بالقوه سرکش را از طریق به‌کارگیری دانش و نیروی اراده مهار و کنترل کند (king, 2004). فمینیست‌ها استدلال کرده‌اند که سوژه آن‌طور که در گفتمان مدرن شکل می‌گیرد، موضوعی جنسیتی است که در آن امر مردانه بر زنانه برتری دارد. سوژه شامل سوژه انسانی و دانشی است که در سلسله‌مراتب آموزش از امتیاز برخوردار است. به این معنا، پروژه مدرن آموزش، در ماهیت خود می‌تواند نقش مهمی در نابرابری‌های زنان داشته باشد (Usher, 2003: 193 & Edwards). اگرچه این نظریه‌ها گزارش‌های مختلفی از ریشه‌های تفاوت ارائه می‌دهند، اما همگی بر تفاوت‌های عمیق و پایدار بین زنان و مردان در «ساختار هسته‌ای خود»، هویت و ظرفیت‌های ارتباطی تأکید دارند. نظریه‌پردازان دیگر معتقدند که تفاوت‌های جنسیتی در ساختار روانی منجر به تفاوت‌های شناختی می‌شود، برای مثال، تفاوت در استدلال اخلاقی و در کسب و سازمان‌دهی دانش. همه این نظریه‌پردازان تفاوت‌های بین زن و مرد را (حداقل در فرهنگ غرب) اساسی، جهانی، به شدت دوقطبی و پایدار نشان می‌دهند (Hare-Mustin & Marecek, 1988: 456).

در چنین حالتی با نفوذ این گفتمان در انسان‌ها جنسیت و یا به عبارتی سوژه‌های جنسیتی شده، شکل گرفته است. نکته‌ی جالب توجه، این است که برخی پست‌مدرنیست‌ها جنس را هم مانند جنسیت، با پیشینه‌ای گفتمانی و فرهنگی می‌دانند. چنانچه باتلر تحت تأثیر فوکو استدلال

1. Mills

2. Core self- structure

می‌کند که بدن خود یک ساختار است؛ همان‌طور که بدن‌های بی‌شماری، قلمروی سوژه‌های جنسیتی شده را تشکیل می‌دهند. پس نمی‌توان گفت که بدن‌ها پیش از نشانه‌ی جنسیتشان، موجودیتی قابل عرضه دارند؛ زیرا اگر بدن یک موقعیت است، پس هیچ ارجاعی به بدنی که هنوز با معانی فرهنگی تفسیر نشده، وجود ندارد و از این رو جنس نمی‌تواند به عنوان یک واقعیت پیشا گفتمانی توصیف گردد (Butler, 1990: 8). فوکو استدلال می‌کند که قدرت توسط شبکه‌ای از روابط گفتمانی کنترل و شکل می‌گیرد و اگر زنان بخواهند قدرت را در دست بگیرند و جایگاه «دیگری» بودن را که برای مدت طولانی در آن بسر برده‌اند، تغییر دهند، باید وضعیت گفتار زنان یا حداقل به حاشیه راندن آن را به‌طور اساسی تغییر دهند (Williams, 2002).

به‌طور کلی می‌توان گفت از منظر پست‌مدرنیسم گفتمان‌هایی که زنانگی و مردانگی را ترویج کرده‌اند؛ نقش مهمی در شکل‌گیری دوگانه‌ی زن و مرد داشته و هویت جنسیتی زنانه و مردانه را تشکیل داده‌اند. پست‌مدرن‌ها که با چنین برساخته‌هایی به شدت مقابله می‌کنند، گفتمان‌سازی‌های جنسیت زدا را پیش گرفته تا به سوژه‌های خود آفرین و جنسیت‌های متکثر در جامعه منتهی شود.

۴-۱-۴- انکار قدرت جنسیت‌گرا

از منظر فوکو انسان‌ها هویتی منحصر به فرد ندارند که خاص خودشان باشد؛ بلکه سوژه‌هایی هستند ساخته شده توسط نظام‌ها و شبکه‌های قدرتی که حضوری نامحسوس دارند (رابینسون، ۱۳۹۴: ۵۷). پست‌مدرنیست‌ها بر نقش قدرت در شکل دادن به مناسبات جنسیتی در یک رابطه‌ی متقابل^۱ تأکید دارند. آنها معتقدند که جنسیت با سایر مقوله‌های اجتماعی، مانند نژاد، طبقه و تمایلات جنسی تلاقی می‌کند و سیستم‌های پیچیده‌ای از امتیازات و ستم را ایجاد می‌کند (Flax, 1987). یک جنبه اساسی پست‌مدرنیسم درک و پرداختن به روابط قدرت در ساختارهای اجتماعی است (Raphael, 2013) و این که بسیاری از تفاوت‌های مردان و زنان را می‌توان با موقعیت و جایگاه آنها در سلسله مراتب اجتماعی مرتبط دانست (Hare-Mustin & Marecek, 1988).

بر همین اساس هویت زنانگی و مردانگی، تماماً محصول اعمال قدرتی است که در همه جا به صورت پنهان و آشکار وجود دارد. در این صورت، تفاوت‌های جنسیتی ذاتی، دیگر محلی از اعراب نخواهند داشت. چرا که آنچه برساخته‌ی قدرت است، اعتبار ذاتی نداشته و تغییرپذیر است. بر این مبنا در صورت مقاومت در برابر نظام‌های دانش و قدرت، شکسته شدن مرزبندی‌های

جنسیتی ممکن و دست‌یافتنی خواهد شد. فوکو مدعی شد که هر جا عادی‌سازی و سلطه باشد، مقاومت وجود دارد. قدرت هرگز کلی، یکنواخت یا هموار نیست، بلکه در حال تغییر و ناپایدار است (Foucault, 1998).

پست‌مدرنیست‌ها معتقدند به جای قدرت نظام‌های انضباطی که منجر به سوژه‌شدگی انسان‌ها می‌شوند، قدرت، باید به صورت امری شخصی درآمده و هر کس با خارج شدن از سلطه‌ی قدرت‌های اجتماعی و فرهنگی به طور انفرادی، قدرتمند گردد. در این صورت است که قدرت‌هایی که هیچ تقارن و دوگانگی‌ها را در جامعه رقم می‌زدند، جای خود را به بی‌شمار، قدرت شخصی شده که هیچ کدام بر دیگری، رجحان و برتری نداشته، می‌دهند؛ و جامعه‌ی متکثر پست‌مدرن، تحقق می‌یابد.

۴-۱-۵- شک‌اندیشی در هویت جنسیتی

اندیشه‌ی پست‌مدرن ذاتاً و نوعاً شک‌انگار و یقین‌گریز و بی‌اعتقاد به وجود هر نوع معرفت یقینی است (زرشناس، ۱۳۹۳: ۴۲). از منظر پست‌مدرنیسم هویت را نباید پایدار یا ماندگار دانست، زیرا شرایط، بینش‌ها و ویژگی‌ها می‌تواند تغییر کند و این می‌تواند در گذر زمان منجر به تغییر در ادراک از خود و هویت شود؛ بنابراین تعاریف ما از شرایط و خود، با توجه به عوامل ذکر شده تغییر می‌کند. کاهش تأثیر سبک زندگی متعارف، دینی و اصول اخلاقی جوامع، منجر به کسب اخلاقی جدید از منابع دیگر مانند سبک‌های زندگی جدید و از هم گسیخته می‌شود (Baldil, 2016). به این صورت موجب از بین رفتن سبک زندگی مرسوم و پیدایش سبک‌های زندگی گوناگونی می‌شود که توسط فرد یا گروه‌ها در مدت زمان بسیار کوتاه بازتولید شده است. هویت ما بر همه آنچه که انجام می‌دهیم، می‌اندیشیم و حس می‌کنیم، تأثیر می‌گذارد. هویت عاملی تعیین‌کننده برای موقعیت ما و سایر موجودات در جهان است. هویت با خیلی چیزها ارتباط دارد و تحت تأثیر عوامل زیادی قرار می‌گیرد. در جدول زیر، عوامل مختلف تأثیرگذار بر هویت با مقایسه‌ای بین هویت عصر مدرن و پسا مدرن ارائه می‌شود (Baldil, 2016: 84):

دوران پست مدرن	دوران مدرن
مصرف	تولید
ازهم گسیختگی (فرد گرایی)	زندگی جمعی
هویت از سایر منابع	طبقه اجتماعی
خانواده‌ها (گزینه‌های بسیار)	خانواده
انقطاع از گذشته / سنت	اعتقاد به تداوم و موقعیت
تعلیم و تربیت برای چه؟	نقش تعلیم و تربیت
رسانه‌های دوسویه (انتخاب / تبادل)	رسانه‌های یک طرفه
کنترل مخفی (دوربین‌های مدار بسته و غیره)	کنترل اجتماعی آشکار
جهانی بودن	ملیت
علم، یک منبع شناخت کثرت حقایق	کمک علم به پیشرفت و یافتن حقیقت
سردرگمی / عدم ساختار / انتخاب بی وقفه شما آنچه را می خواهید باشید، خلق می کنید.	ساختار / امنیت / مکان / پایداری شما می دانستید چه کسی هستید

ویژگی ازهم گسیختگی هویت پست مدرن توسط باومن چنین توضیح داده شده است؛ شما باید هویت خود را بسازید، شما آن را به ارث نمی برید، نه تنها باید آن را از ابتدا بسازید، بلکه باید زندگی خود را صرف تصمیم گیری‌های مجدد درباره هویت خود کنید (Bauman, 2015). از منظر پست مدرنیست‌ها نمی توان با قطعیت درباره‌ی هویت جنسیتی زنان و مردان صحبت کرد و حتی باید در تفاوت‌های جنسیتی شک و تردید نمود. جنسیتی که با شک اندیشی، قطعیت و ثبات خود را از دست می دهد به مقوله‌ای تبدیل خواهد شد که حاصل تربیت اجتماعی است.

۴-۲- مؤلفه‌های هستی شناختی تعلیم و تربیت پست مدرنیستی با محور جنسیت

با ابتناء بر مؤلفه‌های پست مدرنیستی در حیطه‌ی هستی شناسی، می توان گفت به طور کلی، آنچه بر انسان‌ها و حتی مفاهیم جهان هستی مؤثر است؛ اعمال نفوذ نهادهای تولید قدرت، دانش و گفتمان است. از طرفی دیگر تأکید بر روایت‌های خرد در تقابل با فرا روایت‌ها، شاخص دیگری در توجه به هستی‌های متکثر در پست مدرنیسم است. به این صورت، رویکرد پست مدرنیستی با

سلطه‌ی هر چیزی بر انسان، به شدت مخالفت می‌ورزد؛ به تبع این نگاه، تعلیم و تربیتی را پیشنهاد می‌دهد که طی آن اراده‌ی انسان را در سرنوشتش به طور حداکثری دخیل نماید. در ادامه به نقش این مؤلفه‌های هستی‌شناختی در تعلیم و تربیت پست‌مدرنیسم می‌پردازیم.

۴-۲-۱- انکار فرار و ایت‌های تربیتی

به دلیل آن که انکار فرا روایت‌ها و رفتن به سوی خرده روایت‌ها از زیربنایی‌ترین مؤلفه‌های پست‌مدرنیسم است؛ در تعلیم و تربیت نیز بر انکار فرا روایت‌های آموزشی، تأکید می‌ورزد. از این منظر «تعلیم و تربیت انتقادی پست‌مدرن، محتاج زبانی است که به همبستگی‌های متضاد و واژه‌های سیاسی امکان می‌دهد تا مسائل قدرت، عدالت، مبارزه و نابرابری را به نسخه‌ای یگانه و روایتی برتر که امر محتمل، تاریخی و روزمره را به مثابه موضوع جدی مطالعه پایمال می‌کند، تقلیل ندهد. این امر اشاره دارد بر این که دانش مربوط به مواد درسی نباید به مثابه یک متن مقدس در نظر گرفته شود بلکه باید همچون بخشی از یک اشتغال بی پایان به انواع روایت‌ها و سنت‌هایی که می‌توانند بازخوانی و در شرایط مختلف سیاسی از نو صورت‌بندی شوند گسترش یابد» (Giroux, 1991:715).

در این صورت محتوای تعلیم و تربیت پست‌مدرن باید به گونه‌ای باشد که به انواع روایت‌های خرد، مشروعیت بخشد. با انکار دوگانگی جنسیتی به عنوان امری قطعی و جهان‌شمول، به خرده روایت‌های جنسیتی روی می‌آورد. به عنوان مثال، دانش‌هایی که به تفاوت‌های روان‌شناختی زن و مرد و یا تفاوت‌های فیزیولوژیک اعصاب و مغز زن و مرد می‌پردازند، نباید به صورت یک واقعیت جهان‌شمول و متن مقدس مورد توجه باشند. بلکه هر کس می‌تواند خرده روایت خود را در زمینه‌ی جنسیت، داشته باشد. همچنین استفاده از واژگان متضاد زن و مرد، دختر و پسر و مؤنث و مذکر که منجر به شکل‌گیری دوقطبی‌ها می‌شود؛ در کتاب‌های درسی نباید به صورت روایتی برتر ارائه شود؛ به این صورت که هیچ خرده روایت و دسته‌بندی‌ای غیر از آن را نتوان تصور نمود.

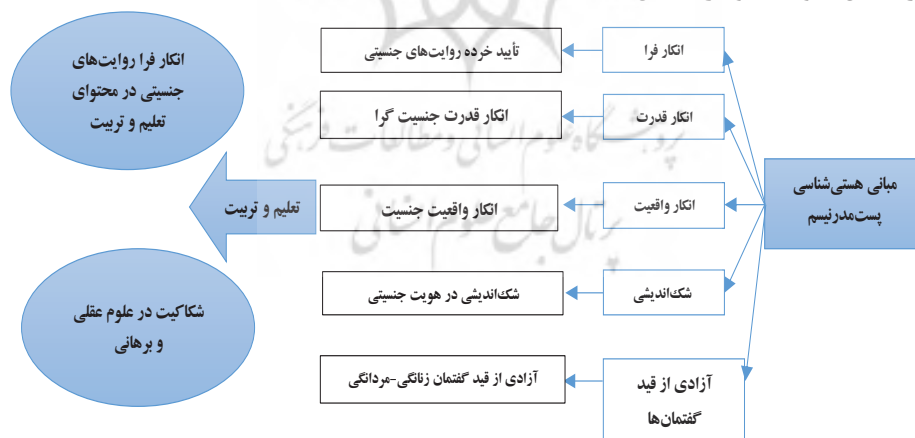
۴-۲-۲- شکاکیت در علوم عقلی و برهانی

مریی باید نسبت به هر مفهومی از عقل که با اصول ایدئولوژیک خود و انکار ساختار تاریخی خودش، ادعای کشف حقیقت را دارد شکاک باشد. دوگانگی‌هایی که زن و مفاهیم و ارزش‌های مرتبط با آن را به عنوان نقاط منفی در رابطه با موقعیت ممتاز مردانگی و مردان تعریف می‌کند و مردانگی را با عقلانیت، عینیت و جهان‌شمول بودن همراه می‌سازد، در حالی که زنانگی را به مقوله‌ای دائمی از انقیاد اختصاص می‌دهد، مردود است؛ بنابراین، پست‌مدرن عقل را به عنوان

امری استعلایی و جهانی با آشکار ساختن خصلت «دنیوی» و به‌ویژه جنسیتی آن مورد نقد قرار می‌دهد (Usher & Edwards, 2003: 21) و نیز «گفتمان دانشگاه را از آن جهت که ذهنیت فراگیران را می‌سازد، هویت آن‌ها را، در نوسانی مستمر از انفعال تا مقاومتی غیرقابل بیان، از خود بیگانه می‌سازد» (همان: ۷۷) در معرض انتقاد قرار می‌دهد. از این رو در تعلیم و تربیت پست‌مدرن هر آنچه که صبغه تمایز جنسیتی بیابد مردود است. محتواهای مختلف درسی برای تقویت عقل و منطق از این منظر نمی‌تواند رجحانی بر محتوای هنری و ادبی داشته باشد.

چرا که عقل، مبرا از خطا نیست و هیچ مفهوم کارآمدی از تعلیم و تربیت انتقادی نمی‌تواند صورتی از اقتدار را به کار گیرد که مقلد صورت تمامیت بخش عقل - که ظاهراً فراتر از نقد و گفت و شنود است - باشد (Giroux, 1991:71).

تعلیم و تربیت پست‌مدرن با رویکردی جنسیت‌زدا این اصل را در موارد متعدد مرتبط با جنسیت به کار می‌برد. از آن جمله می‌توان شکاکیت نسبت به رفتارها و ویژگی‌های مبتنی بر جنسیت دانش‌آموزان اشاره کرد. از این جهت که معلمان باید یادگیری و رفتارهای دانش‌آموزان را مرتبط با جنسیت ندانسته و بدون توجه به ادعاهایی که طبقه‌بندی جنسیتی را در محتوا و مهارت‌های آموزشی لحاظ می‌کنند؛ ابعاد تعلیم و تربیت خود را شکل دهند. همچنین بایستی شرایطی را فراهم آورند که دانش‌آموزان با شکاکیت نسبت به دسته‌بندی‌های جنسیتی مبتنی بر جنس، هویت خود را تعیین کنند.



نمودار تربیت جنسیتی بر مبنای هستی‌شناسی پست‌مدرنیسم

۴-۳- جنسیت از منظر هستی‌شناسی اسلامی

فلسفه اسلامی به هستی‌شناسی به عنوان یکی از اصلی‌ترین حیطه‌های فلسفی، می‌پردازد و آن را شامل مسائل خداشناسی نیز می‌داند (عبودیت، ۱۳۷۸: ۱۲). از این منظر در مطالعه‌ی هستی‌شناسی اسلامی، به بررسی وجود که از خداوند، آغاز می‌شود، پرداخته و قوانین و سنت‌های الهی حاکم بر موجودات، بررسی می‌شود. در این بخش در تبیین نوع نگرش به جنسیت بر مبنای هستی‌شناسی اسلامی، به جنبه‌های تشابه و تفاوت زن و مرد در این حیطه پرداخته می‌شود.

۴-۳-۱- رویکرد هستی‌شناسانه مبتنی بر تشابه زن و مرد: هدف مشترک در نظام هستی

از دیدگاه اسلامی هدفی که از خلقت تمام ابناء بشر، معرفی می‌شود؛ فارغ از توجه به تفاوت‌های فردی، قومی و جنسیتی تقرب الهی و رسیدن به مقام بندگی است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «جن و انس را جز برای اینکه مرا عبادت کنند، نیافریدم^۱» (ذاریات: ۵۶) و از منظر الهی هیچ‌گونه سوگیری جنسیتی، برای دستیابی انسان‌ها به هدفی که پروردگار در خلقت، معین نموده است، وجود ندارد. همه‌ی زنان و مردان برای این هدف آفریده شده‌اند، لذا استعداد دستیابی به آن را نیز دارند. از دیدگاه اسلامی برتری انسان‌ها منوط به تقوا و ایمان آنهاست و هیچ انسانی بر دیگری برتری ندارد، زیرا «مقام انسانیت، منزه از ذکورت و انوئت است. پس عالی‌ترین مقام که مقام خلافت است، از آن انسانیت انسان است و اختصاصی به زن یا مرد ندارد» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۶۳) آنچه در انسان‌های مختلف، متفاوت است مسیرهای مختلفی^۲ بوده که در یک صراط مستقیم، قرار داده شده است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت که تفاوت میان زن و مرد در مقام فعل است نه در نفس، زیرا نفس ذاتاً مجرد و فعلاً مادی است و لذا در مقام فعل به دلیل تفاوت در جسم مادی دارای تفاوت وجودی خواهند بود. لذا زنان و مردان از حیث منشأ وجودی و خلقت، کاملاً یکسان بوده و اسلام، همان‌طور که با تبعیض و نابرابری^۳ جنسیتی در شرایط یکسان مخالف است با برابری در شرایط متفاوت نیز مخالف است^۴.

۱. «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»

۲. «و قد هدانا سبلنا» ابراهیم: ۱۲

۳. از منظر اسلامی حقوق زن و مرد تساوی و برابری داشته اما متشابه و یکنواخت نیستند. به این معنی که زن و مرد در اسلام تساوی حقوق دارند اما تشابه حقوق ندارند (مطهری، ۱۳۸۵: ب: ۱۱۴). چه بسا که در برخی شرایط برابری، خود به معنای تبعیض است؛ مانند شرایط اجتماعی برابر برای زنی که باردار می‌شود با مردی که بارداری و زایمان ندارد، این عین تبعیض است.

۴. موارد متعدد تشابه جنسیتی وجود دارد که ما در این مقاله صرفاً به تشابه جنسیتی در چهارچوب هستی‌شناسی پرداخته‌ایم.

۴-۳-۲- رویکرد هستی‌شناسانه مبتنی بر تفاوت زن و مرد: عدالت جنسیتی

در هستی‌شناسی، می‌توان گفت، یکی از مهم‌ترین مسائلی که به آن پرداخته می‌شود، سنت‌ها و قوانین حاکم بر موجودات است. رویکرد اسلامی، عدل را یکی از مهم‌ترین سنت‌های الهی می‌داند. به همین جهت، علمای شیعه، عدل را در ردیف ریشه‌های دین قرار داده و دومین اصل از اصول پنج‌گانه‌ی دین، می‌شناسند (مطهری، ۱۳۸۵ الف: ۶۲). در جایی که بحث تفاوت‌های زن و مرد، مطرح می‌شود، سخن از عدالت جنسیتی، به میان می‌آید؛ چراکه در مسائلی که زن و مرد، یکسان هستند، تشابه جنسیتی، به عدالت، نزدیک‌تر است. معمولاً تعریف‌های مختلفی از عدالت، مطرح می‌شود و حتی گاهی، آن را به اشتباه، با مثلثیت و همسانی، هم معنی، تصور می‌کنند، در حالی که امام علی (ع) در تعریف عدالت می‌فرماید: «عدالت، هر چیزی را در جای خود نهادن است» (نهج‌البلاغه: حکمت ۴۳۷) به طور خلاصه آنچه از متون دینی، در تعریف عدالت، استخراج می‌شود، به معنای بخشیدن حق هر صاحب حقی به او است. در این تعریف از عدالت، دو مطلب نهفته است؛ نخست آنکه عدالت، یعنی به هر کس، آنچه را که استحقاق دارد بدهند. لذا لازمه‌ی تحقق عدالت، اعطای حقوق، بر اساس استعدادها و ظرفیت‌های متفاوت است. دومین نکته که در دل مطلب نخست، نهفته است، تفاوت انسان‌ها در استعدادها و ظرفیت‌ها است. آن چیزی که در نظام خلقت وجود دارد تفاوت است و نه تبعیض. تبعیض، آن است که در شرایط مساوی و استحقاق‌های همسان، بین اشیاء فرق گذاشته شود، ولی تفاوت آن است که در شرایط نامساوی، فرق گذاشته شود (مطهری، ۱۳۸۵ الف: ۱۰۱).

مسئله‌ی مهم، آن است که چرا از آغاز، پروردگار، همه را یکسان نیافریده است؟ آنچه از آیات قرآن برمی‌آید آن است که خداوند، مردم را با استعدادهای مختلف و شرایط گوناگون آفریده است^۱ و اگر همه در یک سطح از استعداد و یک سطح از قدرت بودند نظام هستی متلاشی می‌شد، چون کارها گوناگون است و کارهای گوناگون را باید استعدادهای گوناگون به عهده بگیرد، لذا باید تفاوت، وجود داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۹۰). تفاوت‌هایی که در زنان و مردان، مشاهده می‌شود نیز، از سنخ چنین تفاوت‌هایی است و عدالت جنسیتی نسبت به تفاوت‌ها در سه حیطه‌ی، احکام، نقش‌ها و استعدادهای زن و مرد، بروز پیدا کرده است.

۴-۳-۲-۱- عدالت جنسیتی در احکام متفاوت

در رویکرد اسلامی تکالیف و نقش‌آفرینی‌های انسان، متناسب با روابطی که او با خدا، مردم و خود دارد، تنظیم می‌شود. احکام الهی را می‌توان به عنوان نقش‌آفرینی‌های انسان در رابطه‌ی انسان با خدا در نظر گرفت. آنچه که هدف این رابطه را محقق می‌کند و موجب تقرب الهی می‌شود؛ ایمان و حقیقت‌انسانی است که مرتبط با روح او است. از آنجا که جنسیت، ویژگی جسمانی است و زن و مرد در روح، متشابه‌اند، لذا در اصل رابطه‌ی انسان با خدا، تکلیف و نقش‌آفرینی زن و مرد، مشابه است و در قواعد کلی اسلامی و الهی مانند اصول و فروع دین، هدف و سرنوشت، تفاوتی میان زنان و مردان وجود ندارد؛ بلکه تفاوت‌ها مربوط به جزئیات و به طور کلی احکام فقهی است. علی‌رغم عدم تفاوت زن و مرد در طی کردن مراتب و کمالات معنوی؛ وجود تفاوت‌های فراوان در جزئیات و نحوه‌ی اجرای احکام تشریحی میان زن و مرد، از قطعیات دین است.^۱ همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، عدل الهی، ایجاب می‌کند خداوند تکالیفی را از بشر بخواهد که متناسب با توانایی‌های او است.^۲ همچنین بر اساس عدالت جنسیتی در اسلام، تفاوت‌هایی که در اجرای احکام زن و مرد، ملاحظه می‌شود را با بررسی مجموعه‌ی احکام مرتبط و با دستیابی به فلسفه‌ی حاکم بر نظام توزیع نقش‌ها می‌توان دریافت (غلامی، ۱۳۹۸: ۶۹). به بیان دیگر، عدالت جنسیتی در احکام متفاوت زن و مرد علاوه بر آنکه متناسب با توانایی‌های جسمی و روانی متفاوت زن و مرد، تبیین می‌شود؛ در نگاهی نظام‌مند، با سایر احکام و نقش‌های جنسیتی زن و مرد مرتبط است. در این راستا اسلام، احکام یکسان و مشابهی را برای زن و مرد در خانواده قرار نداده؛ بلکه برای هر یک حق و تکلیفی را در نظر گرفته است (مطهری، ۱۳۸۵: ب).

۴-۳-۲-۲- عدالت جنسیتی در نقش‌های متفاوت

در رابطه‌ی انسان با خود، نقش و وظیفه‌ای که انسان نسبت به خویش دارد، علاوه بر معرفت نفس که مربوط به حیطه‌ی شناختی است، پرورش استعدادها و وجودی خود است. در این زمینه بر اساس دیدگاه اسلامی، نقشی که انسان‌ها در قلمروی اختصاصی خویش، ایفا می‌کنند، فارغ از دیدگاه جنسیتی و بر اساس توانمندی‌های وجودی بوده که هر انسانی لازم است در مسیر کمال، نقش خود را در حیطه‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و دیگر حوزه‌ها به نحو احسن ایفا کند (بانکی پور فرد، ۱۳۹۳: ۲۰۶). بنا بر آنچه گفته شد در تعیین نقش انسان نسبت به خود و وظایفی که در

۱. چنانچه آیات و روایات متعددی به تفاوت‌هایی همچون تمایز وظایف و تکالیف در حجاب، مهریه، نفقه، چندهمسری، طلاق، ارث، دبه، قصاص، شهادت، حج، نماز، روزه، غسل و دیگر احکام، اشاره دارند. بررسی این تفاوت‌ها و دلایل آنها را در منابع فقهی و کلامی پی‌گیری.

۲. بقره: ۲۸۶

حیطه‌ی اختصاصی خویش، در رشد و تکامل دارد؛ می‌توان گفت دیدگاه اسلام مبتنی بر تشابه است و نه تفاوت.

گرچه در دیدگاه اسلامی، نقش انسان در رابطه‌ی با خود، مبتنی بر جنسیت نیست؛ اما در رابطه‌ی انسان با دیگران، تفاوت‌های جنسیتی، ظهور و بروز پیدا می‌کنند. ابتدا باید گفت نقش آفرینی در ارتباط با دیگران، در دو حیطه‌ی خانواده و اجتماع، می‌تواند تبیین شود. از منظر اسلامی، زنان و مردان، در قبال جامعه‌ی خویش، مسئول‌اند و در آیات قرآن حضور اجتماعی زن و مرد با تعهد به شئون اسلامی، در قالب اصلاح اجتماعی، مورد تحسین قرار گرفته است.^۱ تقریباً همه‌ی عناوینی که یک مرد، در اجتماع می‌تواند با آنها امتیاز پیدا کند، زن نیز می‌تواند آنها را کسب کند، اما در پذیرش برخی مشاغل مردانه برای زنان، چند استثنای محدود بوده که اغلب، در نگاه نظام‌مند دینی «سلب تکلیف برای سهولت کارهای زن است و نه سلب حق و بین این دو مطلب فرق عمیقی است.» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۵۰). نکته‌ی دیگری که در رابطه با نقش اجتماعی افراد، مورد تأکید قرار می‌گیرد، اولییتی است که اسلام، برای نقش خانوادگی نسبت به نقش اجتماعی، قائل شده است.

۱۶۶

در رویکرد اسلامی طبق قاعده‌ی عدالت محورانه‌ی اعطای حق بر اساس ظرفیت‌ها و تفاوت‌ها، نقش‌هایی که تحت عنوان نقش جنسیتی و تقسیم‌کار میان زنان و مردان، در خانواده داده شده، بر محور تفاوت‌های زیستی، روانی و اجتماعی آنها و همچنین قاعده‌ی برابری مجموعه‌ی نقش‌ها، تعیین و یا به آنها تشویق شده است.

۴-۳-۲-۳- عدالت جنسیتی در استعدادهای متفاوت

استعدادهای زنان و مردان، در مواردی، فرا جنسیتی و در مواردی، متفاوت است. تفاوت در استعدادهای وجودی زن و مرد، بر دو مبنا استوار است؛ اول آنکه دسته‌ای از استعدادها که در زنان و مردان، به صورت متفاوت عطا شده است جایگاه ابزاری داشته و نقش ارزشی ندارد؛ یعنی اگر کسی استعداد برتری دارد این استعداد برتر، نشانه فضیلت معنوی و تقرب الی الله نیست. اگر بتواند از این استعداد برتر، فایده‌ی بهتر ببرد؛ به مرتبه‌ی بالاتری از تقوا می‌رسد و از این جهت به کمال محض نزدیک‌تر خواهد بود، ولی اگر از این استعداد برتر، بهره‌ای نجست و به خدای سبحان، تقرب نجست چه بسا این استعداد زائد برای او وبال باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۹۰). از سوی دیگر نظام جنسیتی اسلام، از قاعده‌ی عدالت در سنت‌های الهی، مستثنی نبوده و عدالت جنسیتی، روح

حاکم بر این نظام است. عدالت جنسیتی، شامل اعطای حقوق، متناسب با استحقاق هر یک از دو جنس زن و مرد و در عین حال، برابری در حقوق است. به بیان دیگر، علی‌رغم تناسب استعدادها با نقش‌های اختصاصی زن و مرد؛ در قبال استعدادهایی که خداوند برای مردان در نظر گرفته، برابر با آن - و نه مشابه آن - به زنان، استعداد داده شده است. به گونه‌ای که مثلاً «شاید برای بعضی از اوصاف نفسانی، مقدمات و ابزاری لازم باشد که در مغز مرد وجود دارد و برای نیل به برخی از کمالات انسانی دیگر، ابزاری ضروری باشد که در دستگاه مغز زن یافت شود» (همان: ۲۴۸).

۴-۴- مؤلفه‌های هستی‌شناختی تعلیم و تربیت اسلامی با محور جنسیت

آیه «من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبه^۱» بر عدم دخالت جنسیت در رسیدن به سعادت که همان حیات طیبه است تصریح می‌کند. این آیه، ناظر به تساوی جنسی برای توفیق به حیات پاکیزه یا نیکویی و نیکوکاری نیست، بلکه بی‌ارتباطی نیک عمل کردن و عامل نیکو بودن و در نتیجه کسب سعادت جاودانه را از جنسیت مورد تأکید قرار می‌دهد و در واقع، «اعلام به عدم دخالت بدن است، نه اعلام به عدم تفاوت» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۴۷). تفاوت در استعدادها، به معنای مسیرهای متفاوت دستیابی به حیات طیبه، رضوان و عبودیت است. از منظر اسلامی دستیابی به هدف غایی مستلزم توجه به تفاوت‌ها و نقش‌های جنسیتی است. در تعلیم و تربیت مبتنی بر جنسیت، از دیدگاه اسلامی، لازم است علی‌رغم تفاوت‌هایی که در جزئیات روش‌ها و محتوای تربیتی دختران و پسران، وجود دارد، محتوای آموزشی مبتنی بر معرفت عمیق به نظام انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی اسلامی باشد. می‌توان گفت پذیرش نقش‌های جنسیتی و عمل به احکام منطبق با آن راه بندگی و عبودیت و غلبه بر هوای نفس و خلق را هموارتر می‌سازد. این در حالی است که تربیت اسلامی به موازات پرورش ویژگی‌های مشترک انسانی، توجه به تفاوت‌های جنسیتی در تربیت را برای زمینه‌سازی یک زندگی بر مدار هدف آفرینش لازم و غیرقابل اجتناب می‌داند.

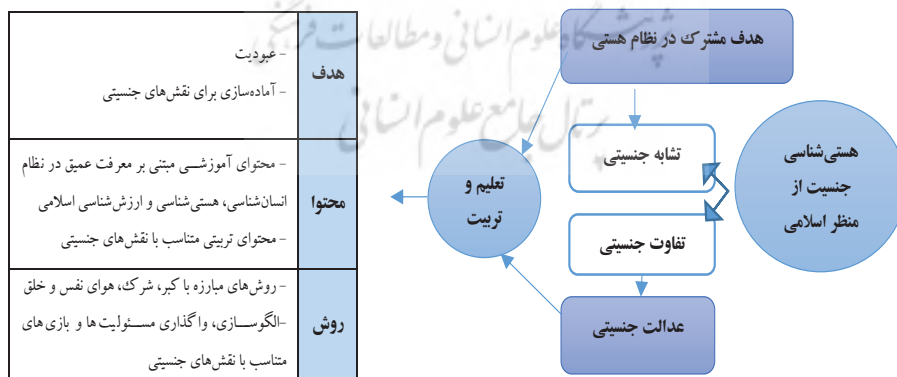
۴-۴-۱- آماده‌سازی برای نقش‌های جنسیتی

با توجه به رویکرد هستی‌شناختی دین اسلام، در حوزه‌ی جنسیت، نقش‌های جنسیتی به گونه‌ای عادلانه میان زنان و مردان، تقسیم شده است. در تعلیم و تربیت مبتنی بر جنسیت، لازم است متریبان از کودکی به روش‌های مستقیم و غیرمستقیم، برای پذیرش این نقش‌ها، آماده شوند. نهاد تربیتی در نگاه اسلامی متولی پرورش هویت جنسیتی است. از آنجا که از منظر اسلامی،

خانواده مهم‌ترین نهاد اجتماعی است، عدم آماده‌سازی کودکان برای پذیرش نقش‌هایی که درون خانواده تعریف می‌شوند، استحکام و پایداری این نهاد را دچار تزلزل خواهد کرد.

از سیره‌ی ائمه اطهار علیهم‌السلام چنین برداشت می‌شود که رفتار عملی پدر و مادر، در پذیرش و اجرای نقش‌های جنسیتی به احسن وجه و اظهار رضایت ایشان از این تقسیم نقش‌ها، در شکل‌دهی به هویت جنسیتی فرزندان مؤثر است. همان‌گونه که در نتیجه تبیین نحوه‌ی تقسیم‌کار در خانواده توسط پیامبر اکرم (ص)، حضرت زهرا (س) بسیار ابراز رضایت کرده و فرمودند جز خدا کسی نمی‌داند که از این تقسیم‌کار که مرا از انجام کارهای مربوط به مردان، بازداشت تا چه اندازه خوشحال شدم (مستدرک الوسائل، ۱۳۶۶، ج ۱۳: ۴۸).

از این رو شکل‌گیری هویت جنسیتی از طریق الگوسازی والد هم‌جنس اولین گام در تربیت جنسیتی است. نمونه‌ای که در روایات می‌توان بر این الگوسازی اشاره کرد، شیوه‌ی آموزش غیرمستقیم حضرت زهرا (س) در قالب شعر و بازی با کودک، است. ایشان در اشعاری که برای امام حسن (ع) می‌خواندند می‌فرمودند: فرزندم شبیه پدرت باش و از گردن حق ریسمان بازکن؛ و همچنین برای امام حسین (ع) می‌خواندند: که تو شبیه به پدرم هستی (ابن شهرآشوب، ۱۳۷۶ ج ۳، ص ۳۸۹؛ بحارالانوار، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۸۶) از سوی دیگر در روایات به واگذاری امور دختران به مادران توصیه شده است.^۱ بی‌تردید در این روش، تقریر شباهت فرزند پسر به والد هم‌جنس، در الگوسازی جنسیتی مؤثر است. به همین جهت توجه به همانندسازی دختران با مادران و پسران با پدران، در اسلام مورد توجه قرار گرفته است.



نمودار نقش جنسیت در تربیت از منظر اسلامی

۱. در مورد دختران خود با مادرشان مشورت کنید. نهج الفصاحه: ۱۵۶.

۴-۵- نقد مبانی هستی‌شناسی جنسیت در پست‌مدرنیسم از منظر اسلام

در ادامه مولفه‌های هستی‌شناختی پست‌مدرنیسم در تربیت جنسیتی را از منظر اسلامی مورد نقد قرار می‌دهیم:

۴-۵-۱- نفی فرا روایت‌ها

علی‌رغم تأکید پست‌مدرنیسم بر نفی فرا روایت‌ها، رد کردن دگرجنسگرایی به عنوان عامل سلطه زنان بر مردان به صورت حکمی قاطع، جهان‌شمول و روایت‌گونه بیان می‌شود. از سوی دیگر ادعای عدم تسلط و محدودیت‌زایی خرده روایت‌های جنسیتی، قابلیت اجرایی نخواهد داشت؛ چرا که در قدم اول هر خرده روایتی پیش از آنکه برای دیگران، محدودیت ایجاد کند، برای خود شخص، ناگزیر، محدودیت ایجاد خواهد کرد. در بعد جسمانی، خرده روایتی همچون عدم تعلق جنسیت به جنس، چارچوبی را مشخص می‌کند که در همان زمان و مکان، تعلق جنسیت به جنس را برای آن شخص، محدود می‌کند. از سوی دیگر- با توجه به رویکرد اسلامی مبتنی بر دو ساحتی بودن وجود انسان، در جسم و روح- برخی خرده روایت‌های جسمانی، برای جنبه‌ی روحانی وجود انسان محدودیت ایجاد کرده و رشد روحانی انسان را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. در رابطه با دیگران نیز به طریق اولی، نمی‌توان مدعی عدم تسلط و عدم محدودیت‌زایی خرده روایت‌ها شد. از سوی دیگر با توجه به آنکه صفات جنسیتی مانند سایر ویژگی‌های تکوینی، تحت تأثیر محیط، قابلیت مغفول شدن را دارند؛ مراجعه به متون دینی در کشف حقیقت جنسیت، خطاپذیری ابزار شناخت بشری را جبران می‌کند. حال آنکه با انکار فرا روایتی به نام دین، دستیابی بشر به راه سعادت و کشف حقیقت با مشکل مواجه شده است؛ لذا این مبانی جنسیتی از اساس در دیدگاه اسلامی نقض می‌شود.

۴-۵-۲- انکار واقعیت جنسیت

اولین نقدی که بر این مبنا وارد است آن است که این نظر، خود را نقض می‌کند و دارای تناقض ذاتی است. به بیان دیگر، این مطلب که هیچ واقعیت مطلق و غیر قابل تغییری در جهان وجود ندارد نیز، واقعیت ندارد و لذا عدم واقعیت جنسیت نیز، واقعیت مطلق نخواهد داشت و قابل تغییر است. آیت‌الله جوادی آملی به تفصیل این مطلب را بیان می‌کند که اصل واقعیت- به این معنا که واقعیتی هست- انکارناپذیر است؛ زیرا انکار آن مستلزم پذیرش آن بوده و اذعان به این اصل را در پی دارد. لذا اصل واقعیت موضوعی است که نفی و یا تردید در آن، مانع ورود به مباحث معرفت‌شناختی است (علی‌محمدی، ۱۳۹۸: ۱۴-۱۲). واقعیت، به عنوان موضوع فلسفه، در

فلسفه اسلامی و از جمله در حکمت صدرایی مساوی با وجود قرار داده شده است. به این معنا که هر آنچه واقعیت دارد، موجود است و واقعیت، بالذات از آن وجود است (لاهویتان و سروش، ۱۳۹۹: ۱۰۱) از این رو در فلسفه اسلامی به منظور بررسی واقعیت، به توصیف و تحلیل موجود می‌پردازند. در بررسی واقعیت جنسیت، لازم است که وجود جنسیت در دو ساحت جسم و روح بررسی شود تا بتوان به واقعیت جنسیت پی برد.

در بعد جسمانی، واقعیتِ دوگانه بودن جنس انسان‌ها به صورت زن و مرد، انکارناپذیر است.^۱ در ساحت روح، واقعیت جنسیت، به معنای زنانگی و مردانگی و وجود تفاوت‌های جنسیتی به عنوان یکی از ویژگی‌های روحی بشر در آرای اندیشمندان اسلامی دیده می‌شود. با توجه به مبانی حکمت متعالیه، نفس و روح انسان، همواره با جنسیت، همراه است و جنسیت، فصل وجودی انسان زن یا انسان مرد است. از سوی دیگر پاداش و عذاب اخروی متناسب با جنسیت ذکر شده برخی آیات^۲ را نیز می‌توان شاهدی بر ادعای مزبور مبنی بر حضور جنسیت در مراتب عالی وجود دانست (علمی سولاء، شاهرودی و ساقی، ۱۴۰۱: ۲۱) از این رو برخلاف آنچه پست‌مدرنیسم مطرح می‌کند؛ واقعیت جنسیت انکارناپذیر است.

۱۷۰

۴-۵-۳- آزادی از قید گفتمان زنانگی - مردانگی

با توجه به آیات قرآن^۳، خداوند، بشر را از دو جنس مذکر و مؤنث خلق کرده است. این تفاوت در زنان و مردان نیز از جنس تفاوت صنفی، مانند تفاوت اصناف دیگر از مردها با یکدیگر و نیز زن‌ها با یکدیگر برای برقراری نظام احسن بر اساس تسخیر عادلانه متقابل است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۶۱). از این رو آن‌گونه که پست‌مدرنیسم بر شکل‌گیری سوژه‌های جنسیتی شده توسط نظام‌های گفتمانی تأکید دارد؛ هیچ عامل محیطی جنسیت را از عدم به وجود نمی‌آورد و معدوم نمی‌سازد؛ بلکه اندیشمندان اسلامی با پذیرش تفاوت‌های تکوینی پیدایش ویژگی‌های جنسیتی را دارای خاستگاهی تکوینی می‌دانند و معتقدند اگرچه عوامل تربیتی و محیطی می‌توانند آن ویژگی‌ها را تضعیف یا تقویت کنند اما پذیرش پیامدهای محیطی نمی‌تواند دلیلی بر نفی خاستگاه زیستی آنها باشد (زیبایی نژاد، ۱۳۸۸: ۲۴).

۱. حجات: ۱۳.

۲. رعد: ۲۳، زخرف: ۷۱-۷۰، یس: ۵۷-۵۶، بقره: ۲۵، نساء: ۵۷، آل عمران: ۱۵

۳. نباء: ۸، روم: ۲۱.

می‌توان گفت رویکرد اسلامی با گفتمان سازی، آن هم گفتمان جنسیتی اسلامی، نه تنها مخالفت نمی‌ورزد، بلکه آن را تأیید می‌کند. از منظر پست‌مدرنیسم، گفتمان جنسیتی و زنانگی □ مردانگی، از آن جهت، نفی می‌شود که زنان و مردان، هویت پیشینی و تکوینی نداشته و گفتمان‌ها گویی نقوشی بر لوحی سفید می‌کشند. مقدمه‌ای که این رویکرد برای مبارزه با گفتمان‌ها، در نظر می‌گیرد، غلط بوده و نتیجه‌گیری را نیز غیر قابل قبول می‌نماید. بر اساس آیات و روایات، انسان‌ها فطرت و ویژگی‌های تکوینی جنسیتی دارند^۱ و مشاهده‌های روان‌شناختی نیز در زمینه‌ی تفاوت دختران و پسران، حتی در نخستین سال‌های تولد، به وجود برخی از این تفاوت‌ها صحنه می‌گذارند. از سوی دیگر از منظر اسلامی اراده‌ی خدا بالاتر از همه‌ی اراده‌ها است، از این رو نظام گفتمانی‌ای در هستی‌شناسی اسلامی، معتبر است که برخلاف اراده‌ی خداوند نباشد؛ گفتمان جنسیتی اسلامی دارای چنین ویژگی است و لذا مسیر را برای کشف حقیقت جنسیت، هموار می‌کند.

۴-۵-۴- انکار قدرت جنسیت‌گرا

مؤثرترین عامل در هستی‌شناسی اسلامی، خداوند است که خالق جنسیت انسان‌ها بوده و سنت‌های حاکم بر نظام جنسیتی را رقم زده و اراده‌ای فوق اراده‌ی انسان دارد، اما در هستی‌شناسی پست‌مدرنیسم نهادهای قدرت، دانش و گفتمان است که اراده‌ای فوق اراده‌ی انسان را رقم زده و هویت جنسیتی و دوگانه‌ی زن و مرد را ایجاد می‌کنند. «از دیدگاه اسلامی در بررسی تفاوت‌های زن و مرد به دو دسته تفاوت پی می‌بریم. بخشی از تفاوت‌ها خاستگاهی محیطی و تربیتی دارند که در بستر زمان شکل گرفته‌اند و بخش دیگر تفاوت‌هایی با خاستگاه طبیعی‌اند. تفاوت‌های طبیعی یا در مراحل شکل‌گیری و تکامل جنینی پدید آمده‌اند و یا در مراحل رشد مشاهده شده‌اند که به آن صفات ثانوی جنسی می‌گویند در این رویکرد انسان واجد جنبه‌های مادی و غیرمادی بوده و تفاوت‌های تکوینی در هر دو ناحیه است» (زیبایی نژاد، ۳۸۸: ۲۴). لذا عوامل محیطی قدرت تغییر ویژگی‌های جنسیتی را در جهت فراموش نمودن این ویژگی‌ها و یا رشد آنها خواهند داشت اما امری عارضی و برخاسته از اجتماع نیستند (همان). برای مثال، از منظر اسلامی، جنبه‌ی عاطفی بودن در زنان، بیش از مردان است اما تعدیل عواطف و قرارگیری در شرایطی یکسان با مردان، با تمرین بیشتر زنان، امکان‌پذیر است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۳۵۴).

۱. به طور مثال در آیه ۲۲۸ سوره بقره به امتیاز مردان نسبت به زنان اشاره شده است، این آیه در کنار کلام حضرت علی (ع): «المراه ریحانه و لیست بقهرمانه» بیانگر آن است که این تمایز به دلیل ویژگی تکوینی آن دو است کما این که قوامیت (نساء ۳۴) مردان بر زنان نیز به دلیل همین تفاوت تکوینی جنسیتی است.

پست‌مدرنیسم، تأثیر نهادهای قدرت را بسیار بالاتر از تأثیرات تربیتی و محیطی می‌داند و ادعا می‌کند که برای خروج از قدرت منقاد‌کننده‌ی انسان، باید به شخصی‌سازی قدرت پرداخت. به گونه‌ای که قدرت‌های شخصی شده باعث رجحان یکی بر دیگری نشوند. این مطلب در مقام اجرا نمی‌تواند عملی شود چرا که خاصیت جهان و محدودیت‌های ناگزیر آن باعث به وجود آمدن تزاخم شده و می‌تواند قدرت شخصی شده‌ی جنسیتی یک نفر در تزاخم با قدرت شخصی دیگری باشد و وقوع هم‌زمان این دو قدرت، سرانجام به رجحان و سلطه‌ی یکی بر دیگری بینجامد.

۴-۵-۵- شک‌اندیشی در هویت جنسیتی

این مبنا نیز، خود را از درون، نقض می‌کند؛ به این صورت که در این مطلب که هیچ معرفت یقینی وجود ندارد نیز باید تردید کرد و به طور کلی در تمام مبانی پست‌مدرن نیز می‌توان با شک‌اندیشی و یقین‌گریزی مواجه شد در حالی که پست‌مدرنیسم خود شک را نیز به صورت یک معرفت یقینی می‌پذیرد. از سوی دیگر از منظر اسلامی «شک از آن جهت که مقدمه‌ی طلب و جستجوی علمی است و مقدمه‌ی حرکت به سوی یقین است، مقدس است» (مطهری، ۱۳۷۷: ۷۸) بر خلاف نظر پست‌مدرنیسم، اسلام معرفت یقینی را تأیید کرده اما دستیابی به آن را از طریق شک مقدس و پویا تبیین می‌کند. از منظر اندیشمندان اسلامی، شک نه منزل اول بوده و نه منزل آخر؛ بلکه منزل اول، یقین به وجود خود است و در عین حال که در بین راه منازلی از شک و یقین است، باید دانست که منزل آخر نیز، یقین است (همان: ۷۹). لذا در زمینه‌ی جنسیت نیز باید دانست که در منزل اول، با معرفت یقینی به وجود خویش، می‌توان به دیده‌ی تردید، به جنسیت و ویژگی‌های جنسیتی نگریست، اما باید دانست که در منزل آخر، معرفتی قطعی و یقینی نسبت به جنسیت و ویژگی‌های آن وجود دارد و می‌توان با استفاده از براهین عقلی و ابزار شناسایی خطاناپذیر، به شناخت جنسیت به عنوان یک حقیقت قطعی، دست یافت.

با توجه به آنچه گفته شد، پست‌مدرنیسم در حوزه تعلیم و تربیت نیز با انکار فرا روایت‌هایی که قطعیت در دوگانگی جنسیتی را همچون یک امر جهان‌شمول، اظهار می‌کنند، به خرده روایت‌های جنسیتی روی آورده است. از این منظر، همان‌گونه که دانش و معرفتی یقینی در مورد تفاوت‌های روان‌شناختی زن و مرد و یا تفاوت‌های فیزیولوژیکی زن و مرد وجود ندارد، دوگانه‌های جنسیتی زن و مرد نیز نباید جایی در کلمات و عبارات محتوای آموزشی داشته باشد.

نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی اسناد و مدارک موجود در ارتباط با هستی‌شناسی و تعلیم و تربیت مبتنی بر جنسیت از منظر پست‌مدرنیسم و اسلام و همچنین جمع‌آوری اطلاعات به‌دست‌آمده و تبیین و تحلیل آنها، پاسخ به مسئله پژوهش را برای ما ممکن ساخت. جایگاه جنسیت از منظر هستی‌شناسی پست‌مدرنیستی، نشان می‌دهد که در این رویکرد، جنسیت، برساخته‌ی نهادهای قدرت و گفتمان بوده و از این رو در رویکرد جنسیت‌زدای خود، انسان‌ها را به مقابله با نهادهایی که جنسیت را در انحصار جنس قرار می‌دهد، فرا می‌خوانند تا انسان‌ها مستقل از تأثیرات عوامل اجتماعی، خود، مسئول ساختن جنسیت خویش باشند. از سوی دیگر با انکار فرا روایت‌های جنسیتی و شک‌اندیشی درباره آنچه که دسته‌ای از صفات، تمایلات، رفتارها و نقش‌های جنسیتی را زنانه و یا مردانه، در نظر می‌گیرند؛ به خرده روایت‌های جنسیتی اعم از روایت‌هایی که جنسیت را وابسته به جنس ندانسته و حتی تمایلات را از قید و بند جنس و جنسیت، خارج می‌کنند مشروعیت می‌بخشند.^۱ این نگرش، در تعلیم و تربیت پست‌مدرنیستی با جنسیت‌زدایی در محتوای تربیتی بروز یافته و با حذف فرا روایت‌های جنسیتی، با روش‌هایی چون حذف دوتایی‌های زن و مرد در عبارات و متون و همچنین دانش‌هایی که از طریق برنامه‌ی درسی پنهان و آشکار، انحصار زنانگی به زنان و مردانگی به مردان را مطرح می‌کنند، مسیر را برای شکل‌گیری خرده روایت‌های جنسیتی در دانش آموزان، هموار می‌نمایند.

در هستی‌شناسی دیدگاه اسلامی، عوامل اجتماعی فاقد قدرت مطلق بوده و خداوند، صاحب علم و قدرت مطلق دانسته می‌شود. در چنین حالتی، انسان نه تنها به مقابله با چنین قدرتی دعوت نمی‌شود بلکه همراه شدن با آن، انسان را به هدف می‌رساند. هدف خلقت در هر دو جنسیت یکسان است و سنت الهی مبنی بر تفاوت‌های جنسیتی، ناظر بر عدالت جنسیتی است. به این معنا که نقش‌ها و مسئولیت‌های جنسیتی متناسب با استعدادها و توانمندی‌های مختلف زنان و مردان، اعطا می‌شود و همچنین در تبیین حقوق و تکالیف و نقش‌ها و احکام و استعداد‌های متفاوت زنان و مردان، برابری مجموعی وجود دارد. بر اساس یکسان بودن هدف خلقت در هر دو جنسیت مذکر و مؤنث، اقدامات تربیتی و پرورشی در آموزش و پرورش باید در راستای تحقق هدف مشترک برای هر دو جنس اجرا شود. در صورتی که ناظر به رویکرد عدالت جنسیتی، مبتنی بر تفاوت در استعدادها، نقش‌ها و احکام جنسیتی، لازم است بخشی از محتوای تعلیم و تربیت

۱. شاهد این ادعا، باز کردن فضای حقوقی و رسمی برای انحرافات و ناهنجاری‌های جنسی و جنسیتی همچون تأکید بر حقوق LGBTQ+ است.

نیز به منظور آماده‌سازی دانش آموزان برای پذیرش نقش‌های جنسیتی، مبتنی بر استعدادها، تدوین شود و به طور کلی محتوا و روش‌های جنسیتی در جریان تعلیم و تربیت عادلانه باشد. از این رو در ابعادی که زنان و مردان تشابه و همسانی دارند، به صورت یکسان، برخورد شده و در ابعادی که تفاوت‌های جنسیتی دیده می‌شود، بر اساس استعدادهای جنسیتی متفاوت، محتوا و روش‌های تربیتی تعیین و اجرا شوند؛ به صورتی که در محتوا و روش‌های تربیتی و آموزشی دختران و پسران، برابری مجموعی وجود داشته باشد.

در نقد و بررسی‌ای که نسبت به نقش جنسیت در پست‌مدرنیسم از منظر اسلامی، صورت گرفت؛ در نهایت به این نتیجه دست یافتیم که اسلام در حیطه هستی‌شناختی، قطعیت تشابه زنان و مردان را در ابعادی، مشخص می‌کند. از سوی دیگر، قسمت عمده‌ای از رویکردهای پست‌مدرنیستی که شامل مبانی فلسفی، نگرش جنسیتی و تعلیم و تربیت پست‌مدرنیستی است علاوه بر تناقضات ذاتی پست‌مدرنیسم، از منظر اسلامی نیز جای نقد دارند. دیدگاه پست‌مدرنیسم منجر به انکار جنسیت و تفاوت‌های تکوینی جنسیتی و همچنین نقش‌های جنسیتی می‌شود که در این صورت نیز با دیدگاه جنسیتی اسلام مبنی بر واقعیت جنسیت و تفاوت‌های تکوینی جنسیت در تعارض است.

از منظر اسلامی اهداف غایی در تعلیم و تربیت که ناظر بر روح و منشأ وجودی یکسان دختران و پسران است، یکسان و متشابه است اما برخی از اهداف میانی تربیتی که تفاوت‌های تکوینی زنان و مردان، در آنها دخیل می‌شود، متفاوت و متناسب با تفاوت‌ها است. یکی از دلایل تفاوت در اهداف تربیتی اسلام و پست‌مدرنیسم، اهمیتی است که اسلام برای خانواده و پست‌مدرنیسم برای فرد قائل است. از این رو آماده‌سازی برای ایفای نقش‌های جنسیتی در اجتماع و خانواده، باعث شکل‌گیری دسته‌ای از اهداف تربیتی مبتنی بر جنسیت در اسلام شده است. در حالی که پرورش انسانی که باید به شخصه فاعل و جاعل زندگی خویش باشد، برنامه‌های تربیتی جنسیت‌زدا و هویت‌های جنسیتی متکثر را می‌طلبد تا اهداف شخصی افراد را پاسخگو باشد.

علی‌رغم ادعای پست‌مدرنیسم مبنی بر تدوین نوعی رویکرد عادلانه در زمینه‌ی جنسیت، در مبانی و روش‌ها، فاقد چنین رویکردی است. از آن جهت که عدالت به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خود است و در جایی که تفاوت وجود دارد، نگرش و برخورد یکسان، عین ظلم و بی‌عدالتی است. پست‌مدرنیسم، با تفاوت‌های دوگانه‌ی جنسیتی به مخالفت برمی‌خیزد و به تکثر جنسیتی به معنی بی‌شماری هویت جنسیتی متفاوت، می‌رسد، اما در مقام ارائه‌ی مبانی و تعلیم و تربیت جنسیتی نوعی همسانی را برمی‌گزیند و ادعا می‌کند که در شرایط همسان، به

دانش آموزان مهارت یافتن آزادانه‌ی هویت جنسیتی، آموزش داده می‌شود. چنین مهارتی صرفاً ممکن است بتواند به هویت‌های جنسیتی متفاوت مشروعیت بخشد اما بعد از آنکه متریان، هویت جنسیتی خویش را یافتند مبتنی بر تفاوت‌هایشان، اهداف، محتوا و روش‌های تربیتی متفاوت در دسته‌بندی‌های جداگانه و متکثر، اتفاق نمی‌افتد. چرا که همین هویت جنسیتی نیز در زمان و مکان دیگری می‌تواند تغییر کند و لذا اجرای عدالت و قرار دادن هر چیزی سر جای خودش امکان ندارد. به بیان دیگر در واقع، اولین لازمه‌ی رویکرد عادلانه که تبیین مواضع مشخص برای اجرای عدالت است، وجود نداشته؛ در حالی که از منظر اسلامی این مواضع در ابعاد تشابه و تفاوت جنسیتی در حیطه‌های مختلف به طور دقیق مشخص شده است؛ که ما در این مقاله تشابه و تفاوت‌های جنسیتی را در حیطه‌ی هستی‌شناسی، بررسی کردیم. در رویکرد هستی‌شناسانه به جنسیت در تعلیم و تربیت اسلامی، مبتنی بر تشابه‌ها، رویکرد متشابه اتخاذ می‌شود. در تعلیم و تربیت نیز هدف غایی تربیت که همان عبودیت است مشترک و یکسان است که برای رسیدن به این هدف، محتوای آموزشی مشترک و روش‌های مشترکی چون روش‌های مبارزه با شرک، هوای نفس و خلق استفاده می‌شود.

در رویکرد هستی‌شناسانه به جنسیت در مواردی که تفاوت جنسیتی وجود دارد، رویکردهای متفاوت در تعلیم و تربیت اتخاذ می‌شود. در این زمینه با توجه به تفاوت‌هایی که در احکام، استعدادها و نقش‌های زن و مرد وجود دارد؛ یکی از اهداف تربیتی مبتنی بر جنسیت، با عنوان «آماده‌سازی برای نقش‌های جنسیتی»، شکل می‌گیرد. در این راستا محتوای تربیتی متناسب با نقش‌های جنسیتی با روش‌هایی از جمله الگوسازی و بازی در سنین پایین‌تر تعیین می‌شود. توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌های جنسیتی در تعلیم و تربیت، مصداق دقیق قرار دادن هر چیزی در موضع خود است؛ که عدالت جنسیتی را برقرار خواهد کرد. در نهایت رویکرد اسلامی دسته‌ای از اهداف تربیتی مبتنی بر جنسیت را در نظر می‌گیرد که بر اساس آنها محتوا و روش‌های مبتنی بر جنسیت تدوین می‌شود. در این صورت از منظر اسلامی، تعلیم و تربیت پست‌مدرنیستی با در نظر نگرفتن تفاوت‌های جنسیتی، منجر به ایجاد خلأهایی در نظام تربیتی می‌شود که در شکل‌گیری هویت فردی و خانوادگی انسان، مشکلاتی ایجاد خواهد کرد.

منابع

- ◀ قرآن کریم
- ◀ امام علی (ع) (۱۳۸۷). *نهج البلاغه*، ترجمه‌ی شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- ◀ ابن شهر آشوب (۱۳۷۶). *مناقب آل ابی طالب علیهم السلام*، جلد ۳، نشر المكتبه الحیدریه.
- ◀ بانکی پور فرد، امیرحسین (۱۳۹۳). نقش و رسالت زن: جایگاه و مسائل زنان در فرهنگ اسلام و تجدد (گزیده‌ی بیانات حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای)، نشر انقلاب اسلامی.
- ◀ برنز، اریک (۱۳۸۱). میشل فوکو، ترجمه‌ی بابک احمدی، تهران: نشر ماهی.
- ◀ بهشتی، محمد. (۱۳۸۷). *آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ◀ پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۲). *نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص))*، تهران: دنیای دانش.
- ◀ جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *زن در آئینه جلال و جمال الهی*، تهران: نشر فرهنگی رجاء.
- ◀ دریدا، ژاک (۱۳۹۷). *تنگناها: مردن چشم به راه بودن در «کرانه‌های راستی و درستی و حقیقت»*، ترجمه‌ی رؤیا منجم، تهران: انتشارات تمدن علمی.
- ◀ دریفوس، هیوبرت، و رایینو، پل (۱۳۷۹). میشل فوکو: *فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک*، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ◀ دلیر، محسن (۱۳۸۷). *تغییر جنسیت آری یا نه؟ قم: آثار امین.*
- ◀ دورانت، ویلیام (۱۳۳۷). *تاریخ تمدن*، ترجمه‌ی احمد آرام و دیگران، انتشارات اقبال، جلد ۱ و ۲.
- ◀ دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*، جلد ۴، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- ◀ رابینسون، دیو (۱۳۹۴). *نیچه و پست‌مدرنیسم*، ترجمه‌ی محمود مقدس، انتشارات مهرگان خرد.
- ◀ زرشناس، شهریار (۱۳۹۳). *آغاز یک پایان*، تهران: خبرگزاری تسنیم.
- ◀ زیبایی نژاد. محمدرضا (۱۳۸۸). *هویت و نقش‌های جنسیتی*، تهران: انتشارات مرکز امور زنان و خانواده‌ی ریاست جمهوری.
- ◀ ساروخانی، باقر، و رفعت جاه، مریم (۱۳۸۳). *عوامل جامعه‌شناختی موثر در باز تعریف هویت اجتماعی زنان*، *مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران*، ۵(۲)، ۱۶۰-۱۳۳.
- ◀ سیم، استوارت (۱۳۹۵). *لیوتار و نا انسان*، ترجمه‌ی محسن محمودی، تهران: انتشارات مهرگان خرد.
- ◀ ضیمران، محمد (۱۳۸۵). *اندیشه‌های فلسفی در پایان هزاره دوم*، تهران: هرمس.
- ◀ علمی سولا، محمدکاظم، شاهرودی، سید مرتضی و ساقی، اکرم (۱۴۰۱). *اثبات جنسیت پذیری نفس بر اساس مبانی حکمت صدرایی*، *قبسات*، ۲۷(۱۰۶)، ۲۳-۶.
- ◀ علمی محمدی، حسین (۱۳۹۸). *«اصل واقعیت» و جایگاه معرفت‌شناختی آن در اندیشه آیت‌الله جوادی آملی*، *حکمت اسراء*، ۱۱(۳۳)، ۲۸-۵.

- ◀ عبودیت، عبدالرسول (۱۳۷۸). هستی‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ◀ غلامی، علی (۱۳۹۸). هویت و نقش‌های جنسیتی زن در اسلام، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- ◀ کاردان، علی محمد (۱۳۹۶). سیر آراء تربیتی در غرب، تهران: سمت.
- ◀ گرت، استفانی (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی جنسیت، ترجمه‌ی کتابیون بقایی، تهران: نشر دیگر.
- ◀ گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- ◀ لاهوتیان، حسن، و سروش، جمال (۱۳۹۹)، واقعت از نگاه محمداقبر صدر و ملاصدرا، پژوهش‌های فلسفی کلامی، ۲۲(۲). ۱۱۸-۹۷-10.22091/jptr.2020.5431.2303.97
- ◀ مجلسی، محمداقبر (۱۴۰۳). بحار الانوار، بیروت: انتشارات دارالاحیاء تراث العربی.
- ◀ مطهری، مرتضی (۱۳۸۵ الف). عدل الهی، تهران: صدرا.
- ◀ مطهری، مرتضی (۱۳۸۵ ب). نظام حقوق زن در اسلام، تهران: نشر صدرا.
- ◀ میلز، سارا (۱۳۹۳). گفتمان، ترجمه‌ی مؤسسه‌ی خط ممتد اندیشه به سرپرستی نرگس حسینی، انتشارات نشانه.
- ◀ نوذری، حسینعلی (۱۳۸۰). پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم: تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها. تهران: نقش جهان.
- ◀ نوری، حسین بن محمدتقی (۱۳۶۶). مستدرک الوسائل، ج ۱۳، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع)، الاحیاء التراث.
- ◀ واتکینز، سوزان آلیس، روئدا، ماریسا و رودریگر، مارتا (۱۳۸۰). قدم اول فمینیسم، ترجمه‌ی زیبا جلالی آئینی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- ◀ وارد، گلن (۱۳۸۷). پست‌مدرنیسم، ترجمه‌ی قادر فخر رنجبری و ابوذر کرمی، تهران: نشر ماهی.
- ◀ هیکس، استیون، و رونالد، کریگ (۱۳۹۱)، تبیین پست‌مدرنیسم: شک‌گرایی و سوسیالیسم از روسو تا فوکو، ترجمه‌ی حسن‌پور سفیر، تهران: ققنوس.
- Angelique, H. L. & Culley, M. R. (2003). Feminism Found: An Examination of Gender Consciousness in Community Psychology, *JOURNAL OF COMMUNITY PSYCHOLOGY*, Vol. 31, No. 3, 189–209. doi.org/10.1002/jcop.10050
- Baldil, O. (2016), Identity Formation in Postmodern Consumption Cultures: An Example of Rocker Subcultures, *International Journal of Media Culture and Literature* Year 2 Number 3- 81-102.
- Banerjee D. & Rao TSS. (2022). Comprehensive Sex Education—Why Should We Care? *Journal of Psychosexual Health*.;4(2):73-75.

doi:10.1177/26318318221092076

- ▶ Bauman, Z. (2015). “*Borders of Thought*”, <https://www.youtube.com/>
- ▶ Bigelow, M. A (1924), *Sex education*, Macmillan.
- ▶ Butler, J. (1990), *Gender Trouble: feminism and the subversion of Identity*. New York: Routledge.
- ▶ Chodorow, N. (1995). “Family Structure and Feminine Personality”, in *Feminism and Philosophy*, N. Tuana, & R. Tong (eds.), Boulder, CO: Westview.
- ▶ _Flax, J. (1987). *Postmodernism and Gender Relations in Feminist Theory*. *Signs*, 12(4), 621–643. <http://www.jstor.org/stable/3174206>
- ▶ Foucault, M. (1998) *The History of Sexuality Volume 1: The Will to Knowledge* (Translated by Robert Hurley, Random House 1978) Penguin: London.
- ▶ Frost, N. & Elichaof, F. (2014). Feminist postmodernism, poststructuralism, and critical theory, in book: *Feminist research practice: A primer*, 2, 14-42.
- ▶ doi: 10.4135/9781071909911.n3
- ▶ Giroux, H. A. (1991). *Postmodernism, Feminism, and Cultural Politics: Redrawing Educational Boundaries*, State University of New York Press.
- ▶ Hare-Mustin, R. T. & Marecek, J. (1988). The Meaning of Difference: Gender Theory, Postmodernism, and psychology, *American Psychological Association*, Vol. 43, No. 6, 455-464. /doi.org/10.1037/0003-066X.43.6.455
- ▶ King, A. (2004). The Prisoner of Gender: Foucault and the Disciplining of the Female Body. *Journal of International Women’s Studies*, 5(2), 29-39. Available at: <https://vc.bridgew.edu/jiws/vol5/iss2/4>
- ▶ Li, M. (2023). The Idea of Postmodern Feminism: An Attempt at Postmodern Feminism to Face a Dilemma, *Proceedings of the 4th International Conference on Educational Innovation and Philosophical Inquiries*. doi: 10.54254/2753-7064/7/20230825
- ▶ Lyotard, J.F. (1989) *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*, Manchester university press.
- ▶ Raphael, A. (2013). Postmodernist Perspective of Development and its Applications on Contemporary Trends of Development in Africa: a review of the conjectures. <https://doi.org/10.9790/0837-1730611>

- ▶ Sullivan, A. & Todd, S.(2023) *Sex and Gender A Contemporary Reader*, Routledge
- ▶ Usher, R. & Edwards, R. (2003). *Postmodernism and Education*, Routledge, London and New York. <https://doi.org/10.4324/9780203425206>
- ▶ Williams, F. (2002). Postmodernism, feminism and the question of difference. In *Social theory, social change and social work* (pp. 61-76): Routledge.

